



فارسی دوازدهم + تست‌های درس به درس

عنوان درس	واژگان و املا	تست‌ها
درس یکم: ستایش (ملکا، ذکر تو گویم) - شکر نعمت - گمان	۱۸	۲۱
درس دوم: مست و هشیار - در مکتب حقایق	۲۵	۲۷
درس سوم: آزادی - خاکریز	۳۰	۳۱
درس پنجم: دماوندیه - جاسوسی که الاغ بود!	۳۴	۳۶
درس ششم: نی‌نامه - آفتاب جمال حق	۴۰	۴۱
درس هفتم: در حقیقت عشق - صبح ستاره‌باران	۴۵	۴۶
درس هشتم: از پاریز تا پاریس - سه مرکب زندگی	۴۹	۵۱
درس نهم: کویر - بوی جوی مولیان	۵۴	۵۷
درس دهم: فصل شکوفایی - تیرانا!	۶۰	۶۱
درس یازدهم: آن شب عزیز - شکوه چشمان تو	۶۴	۶۶
درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش - به جوانمردی گوش	۶۹	۷۱
درس سیزدهم: خوان هشتم - ای میهن!	۷۵	۷۷
درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ - کلان‌تر و اولی‌تر!	۸۰	۸۲
درس شانزدهم: کباب غاز - ارمیا	۸۵	۹۰
درس هفدهم: خنده تو - مسافر	۹۴	۹۵
درس هجدهم: عشق جاودانی - آخرین درس - نیایش (لطف تو)	۹۸	۱۰۰



فارسی یازدهم + تست‌های درس به درس

عنوان درس	واژگان و املا	تست‌ها
درس یکم: ستایش (لطف خدا) - نیکی - هفت	۱۰۴	۱۰۶
درس دوم: قاضی بُست - زاغ و کبک	۱۰۹	۱۱۲
درس سوم: در امواج سند - چو سرو باش	۱۱۵	۱۱۶
درس پنجم: آغازگری تنها - تا غزل بعد...	۱۱۸	۱۲۰
درس ششم: پرورده عشق - مردان واقعی	۱۲۳	۱۲۴
درس هفتم: باران محبت - آفتاب حُسن	۱۲۷	۱۲۹
درس هشتم: در گوی عاشقان - چنان باش...	۱۳۲	۱۳۴
درس نهم: ذوق لطیف - میثاق دوستی	۱۳۶	۱۳۸
درس دهم: بانگ جَزَس - به یاد ۲۲ بهمن	۱۴۱	۱۴۳
درس یازدهم: یاران عاشق - صبح بی تو	۱۴۵	۱۴۶
درس دوازدهم: کاوه دادخواه - کاردانی	۱۴۸	۱۵۰
درس چهاردهم: حمله حیدری - وطن	۱۵۴	۱۵۶
درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار - مهمان ناخوانده	۱۵۹	۱۶۱
درس شانزدهم: قصه عینکم - دیدار	۱۶۶	۱۶۹
درس هفدهم: خاموشی دریا - تجسم عشق	۱۷۳	۱۷۴
درس هجدهم: خوان عدل - آذرباد - نیایش (الهی)	۱۷۶	۱۷۷



فارسی دهم + تست‌های درس به درس

تست‌ها	واژگان و املا	عنوان درس
۱۸۴	۱۸۲	درس یکم: ستایش (به نام کردگار) - چشمه - خلاصه دانش‌ها
۱۸۸	۱۸۷	درس دوم: از آموختن، ننگ مدار - دیوار
۱۹۲	۱۹۰	درس سوم: سفر به بصره - شبی در کاروان
۱۹۷	۱۹۵	درس پنجم: کلاس نقاشی - پیرمرد چشم ما بود
۲۰۱	۲۰۰	درس ششم: مهر و وفا - حقه راز
۲۰۴	۲۰۳	درس هفتم: جمال و کمال - بوی گل و ربان‌ها
۲۰۸	۲۰۷	درس هشتم: پاسداری از حقیقت - دیوار عدل
۲۱۱	۲۱۰	درس نهم: بیداد ظالمان - همای رحمت
۲۱۵	۲۱۳	درس دهم: دریادلان صف‌شکن - یک گام، فراتر
۲۱۹	۲۱۷	درس یازدهم: خاک آزادگان - شیرزنان ایران
۲۲۴	۲۲۲	درس دوازدهم: رستم و اشکبوس - عامل و رعیت
۲۲۹	۲۲۷	درس سیزدهم: گردآفرید - دلیران و مردان ایران زمین
۲۳۲	۲۳۱	درس چهاردهم: طوطی و بقال - ای رفیق!
۲۳۸	۲۳۵	درس شانزدهم: خسرو - طزاران
۲۴۲	۲۴۱	درس هفدهم: سپیده‌دم - مزار شاعر
۲۴۵	۲۴۴	درس هجدهم: عظمت نگاه - سه پرسش - نیایش (الهی)

تست‌های جامع واژگان			
۲۴۸	الگوریتم اول: واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال	۲۴۸	الگوریتم پنجم: معانی مناسب برای تعداد بیشتری از واژه
۲۵۱	الگوریتم دوم: واژه و معنی در گزینه	۲۵۱	الگوریتم ششم: توضیح واژه
۲۵۴	الگوریتم سوم: کمانکی - شمارشی	۲۵۴	الگوریتم هفتم: رابطه معنایی (مترادف، متضاد و ...)
۲۵۷	الگوریتم چهارم: الفبایی یا شماره‌گذاری شده	۲۵۷	الگوریتم هشتم: واژه در بیت یا عبارت

تست‌های جامع املا			
۲۶۷	الگوریتم اول: املا با توجه به معنی	۲۶۷	الگوریتم چهارم: املا در عبارت
۲۶۸	الگوریتم دوم: املا در گروه واژه	۲۶۸	الگوریتم پنجم: املا در بیت
۲۷۲	الگوریتم سوم: املا در متن		

دسته‌بندی‌های واژگانی و املا			
۲۸۶	واژه‌های چند معنایی	۲۸۶	واژگان موضوعی
۲۸۹	واژگان مترادف	۲۸۹	چند نکته مهم املا
۲۹۱	واژه‌های متضاد	۲۹۱	واژه‌های هم‌آوا (اهمیت املا)
۲۹۲	واژه‌های جمع و مفرد	۲۹۲	واژه‌های هم‌خانواده (ریشه‌دار)
۲۹۳	واژه‌های غلط‌انداز و فریبنده	۲۹۳	واژه‌های بدون هم‌خانواده (بدون ریشه)
۲۹۵	واژه‌های شمال	۲۹۵	ترکیب‌های کنایی مهم

۳۱۳	واژگان الفبایی
-----	----------------

۳۳۳	پاسخنامه تشریحی
-----	-----------------

خشت اول

(آشنایی با تله‌های واژگانی و مهارت‌های راهبردی تست‌زنی)

«خشت اول گر نهد معمار، کج تا ثریا می‌رود دیوار، کج»

- تعداد سؤالات واژگان و املا در کنکور: ۶ سؤال (۳ سؤال از معنی واژه + ۳ سؤال از املا) ← ۲۴ درصد
- شیوه‌های طراحی سؤالات واژگان و املاي کنکور به گونه‌ای است که تنها با حفظ کردن آنها نمی‌توان به نتیجه مطلوب و دلخواه دست یافت؛ بلکه باید به شگردهای طراحی این سؤالات توجه داشت؛ آشنایی با این شگردها می‌تواند شما را از سرعت و دقت شگفت‌آوری، برخوردار نماید تا با مطالعه کمتر و همدندتر، نتیجه بهتری بگیرید. این شگردها در محورهای زیر، قابل طبقه‌بندی و بررسی هستند:

۱	ریشه‌شناسی	۱	واژگان
۲	توصیف معنایی	۲	املا
۳	ناهمگونی دستوری و معنایی		
۴	تداعی معانی نادرست		
۱	ریشه‌شناسی		
۲	رابطه هم‌نشینی		
۳	رابطه معنایی		

○ محورهای واژه‌شناسی و املا

بخش نخست: واژگان

محور اول: ریشه‌شناسی

(آ) دارای هم‌خانواده: تعدادی از واژگان دخیل عربی هم‌خانواده‌هایی دارند که در زبان فارسی به کار می‌روند؛ از این‌رو، فهرست واژگان کتاب را ابتدا باید از این نظر بررسی کنیم. بررسی معنا و شکل درست واژگان براساس هم‌خانواده‌های آنها، ما را از زحمت حفظ کردن رهایی می‌دهد و با ایجاد شبکه‌ای از واژگان مرتبط در ذهن، در تشخیص درستی و نادرستی و معنای دقیق واژه در تست، یاری‌مان می‌کند؛

- مثال مطاع: اطاعت‌شده / مطیع: اطاعت‌کننده / طوع: میل و رغبت / مطاوعت: پیروی کردن
- در این نمونه «ط، و، ع» سه حرف اصلی واژه است که ترتیب این حروف در ساخت‌های دیگر، هم‌خانواده بودن آنها را نشان می‌دهد. با کمی دقت می‌بینیم، حوزه معنایی واژگان نیز به هم نزدیک است.
- نکته ۱ گاهی واژگانی با وجود داشتن سه حرف اصلی مشترک، هیچ ریشه مشترکی با هم ندارند؛ این واژگان را می‌توان «هم‌خانواده‌نما» نامید؛ مانند: خیل و خیال / فروغ و فراغت / مدهوش و بی‌هوش / سرور و سور و ... که از دو زبان متفاوت (فارسی و عربی) ریشه گرفته‌اند.

- نکته ۲ هم‌خانواده‌های ناشناس: گاهی معنای واژه هم‌خانواده، آن‌چنان تغییر پیدا می‌کند که تشخیص ریشه آن دشوار می‌شود؛ مانند: متانت، متن / مندرس، درس و ... در این موارد باید دقت بیشتری کرد و از واژه‌نامه‌ها یا دبیر، راهنمایی گرفت.
- نکته ۳ بعضی از واژه‌ها با جابه‌جایی حروف اصلی، از ریشه خود دور می‌شوند؛ مانند واژه «تلخیص» که با «خلاصه» و «خالص» هم‌خانواده است؛ ولی ترتیب حروف اصلی آن به هم ریخته است.

(ب) بدون هم‌خانواده (واژگان طلایی): تعدادی از واژگان، هم‌خانواده‌ای در زبان فارسی ندارند. این واژگان را با تکیه بر تکرار و کاربرد در جمله حفظ می‌کنیم. این واژگان، مهم‌ترین واژگان معنایی و املاي کنکور هستند. این گروه از واژگان را با عنوان «واژگان طلایی» می‌شناسیم.

○ **مثال** بحبوحه: میان، وسط

○ در این نمونه هیچ هم‌خانواده‌ای نیست که با راهنمایی آن بتوانیم معنی و شکل درست واژه را تشخیص دهیم؛ هم‌چنین برای تشخیص معنای آن باید از حافظه یا روابط معنایی آن با سایر اجزای کلام کمک بگیریم.

محور دوم: شیوه‌های توصیف معنایی

(آ) **تک‌معنایی:** تعدادی از واژگان با یک معنا توصیف شده‌اند؛ ○ **مثال** حزين: غم‌انگیز

روش ← حفظ معنا: در این نمونه با استفاده از هم‌خانواده‌های آن (حزن: غم / محزون: غمگین)، معنای آن را یاد می‌گیریم.

(ب) **چندمعنایی:** تعدادی از واژگان کتاب دارای چند معناست؛ ○ **مثال** تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر

روش ۱ ← معنای این واژگان را باید از آخر به اول یاد گرفت؛ چون طراح با توجه به این که داوطلب با معنای آخر، آشنایی کمتری دارد، این معنای را از آخر به اول اولویت می‌دهد.

روش ۲ ← واژه‌ای را که در واژه‌نامه توصیف معنایی می‌شود، «مدخل» می‌گویند که اغلب به صورت رنگی یا پررنگ نوشته می‌شود؛ گاهی در واژه‌های چندمعنایی، طراح مدخل را در نظر نمی‌گیرد و از معنای داده شده، سؤال طرح می‌کند؛

○ **مثال** شرحه‌شرحه: پاره‌پاره؛ شرحه: پاره‌گوشتی که از درازا بریده باشند.

در این نمونه که عیناً از واژه‌نامه برداشته شده است، مدخل به صورت رنگی دیده می‌شود؛ طراح به جای مدخل (شرحه‌شرحه)، واژه «شرحه» را سؤال می‌کند و داوطلب فکر می‌کند که سؤال، خارج از محدوده کتاب طرح شده است.

روش ۳ ← آوردن معنای مدخل دوم برای مدخل اول: گاهی در یک واژه، دو مدخل دیده می‌شود و معنای مدخل دوم برای مدخل اول صحیح نیست.

○ **مثال** سعد: خوشبختی، متضاد نحس؛ اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.

در این نمونه واژه «سعد» مدخل اصلی است که پس از آن «سعد اکبر» به عنوان مدخل دوم آمده و معنا شده است. اگر

معنای «سعد اکبر» برای «سعد» نوشته شود، نادرست است؛ ○ **مثال** سعد: سیاره مشتری (نادرست)

(پ) **توضیحی:** تعدادی از واژه‌ها با عبارتی توضیح داده می‌شوند؛ ○ **مثال** سموم: باد گرم و زیان‌رساننده

روش: طراح با تغییر دادن واژه‌ای، توضیح را مخدوش و نادرست می‌کند. پس باید در مطالعه، توصیف‌های قابل دستکاری را شناسایی کرد؛ به عنوان مثال: طراح می‌تواند در نمونه بالا، به جای واژه «گرم»، واژه «سرد» را بنشانند.

محور سوم: مطابق نبودن نوع واژه با معنا

○ معنای هر واژه باید از نظر نوع، با خود آن واژه یکسان باشد؛ یعنی واژه و معنا باید در اسم، صفت، مفرد و جمع بودن باهم مطابقت داشته باشند:

نمونه ۱: مطابق نبودن مفرد با جمع: [بنان: سرانگشت، انگشت (✓) ← سرانگشتان، انگشتان (✗)]

نمونه ۲: مطابق نبودن جمع با مفرد: [بیت‌الاحزان: خانه غم‌ها (✓) ← خانه غم (✗)]

نمونه ۳: مطابق نبودن صفت با اسم: [معهود: عهدشده، معمول (✓) ← عهد و پیمان (✗)]

نمونه ۴: مطابق نبودن اسم با صفت: [جمال: زیبایی (✓) ← زیبا (✗)]

محور چهارم: تداعی معنای نادرست

(آ) **آوردن معنای صحیح‌نما:** برخی از معنای به غلط، در مورد واژه‌ای رایج شده یا همراه با آن به کار می‌رود و به عنوان معنای درست به ذهن تداعی می‌شود ولی معنای صحیح نیستند. طراح با استفاده از این موضوع، معنای نادرست را به معنای درست واژه اضافه می‌کند و صحیح و غلط بودن تمامی معنای را می‌خواهد؛

○ **مثال** اجانب: ج اجنبی، بیگانگان، دشمنان

در این نمونه، واژه اجانب ج اجنبی، صفت دشمن است ولی معنای آن نیست.

ب) هم‌نشینی در متن: گاهی طراح، هم‌نشین واژه را در متن به عنوان معنای آن برمی‌گزیند و داوطلب به خاطر داشتن تصویر ذهنی از واژه هم‌نشین، به خطا، آن را معنای درست واژه تلقی می‌کند.

مثال: چشمه آب سرد که در تموز سوزان کویر از (متن کتاب)

در این نمونه اگر «تموز» واژه هدف باشد و طراح بخواهد آن را نادرست معنا کند، می‌تواند، واژه «سوزان» را انتخاب کند. **تموز:** ماه دهم از سال رومیان (✓) ← **تموز:** سوزان (✗)

پ) استفاده از شباهت معنایی: گاهی دیدن واژه‌ای، معانی نزدیک به آن را تداعی می‌کند. ممکن است این معانی در گفتگوی روزانه متداول باشند و یا حتی به غلط رایج شده باشند؛

مثال: زخمه: ضربه، ضربه‌زدن (✓) ← زخمه: جراحت (تداعی زخم) (✗)

ت) استفاده از شباهت لفظی (هم‌آوایی کامل یا ناقص)

نمونه ۱: هم‌آوایی کامل: **مستور:** پوشیده، پنهان (✓) ← **مسطور:** پوشیده، پنهان (✗) (مسطور: نوشته‌شده)

نمونه ۲: هم‌آوایی ناقص: **فراق:** جدایی (✓) ← **فراق:** آسودگی (✗) (فراق: آسودگی)

بخش دوم: املا

محور اول: ریشه‌شناسی

آ) واژه‌های دارای هم‌خانواده: با شناخت هم‌خانواده‌های یک واژه می‌توان به معنا و صورت درست املایی آن پی برد؛
مثال: متابعت = تابع، تبعیت، متبوع، اتباع، تبع

ب) واژه‌های بدون هم‌خانواده: این دسته، از واژه‌های مهم و پرکاربرد املایی - به عبارتی **واژگان طلایی** - در کنکور محسوب می‌شوند. برای یادگیری معنا و شکل درست املایی آنها، چاره‌ای جز رمزگذاری و به خاطر سپردن آنها نداریم؛
مثال: آغوز (اولین شیری که یک مادر به نوزادش می‌دهد).

یادآوری: فهرستی از واژه‌های مهم دارای هم‌خانواده و بدون هم‌خانواده در فصل دوم این کتاب (مبحث دسته‌بندی‌های واژگانی) آمده است.

محور دوم: رابطه هم‌نشینی

از طریق رابطه هم‌نشینی یک واژه با اجزای دیگر یک عبارت یا جمله نیز می‌توان به معنا و صورت درست املایی آن واژه دست یافت؛
مثال: ترس بر وی چیره و اشباح در نظرش نمایان می‌گشت. [اشباح (✓): (جمع شبح)، سایه‌های موهوم و خیالی / آشیاب (✗): (جمع شَبّه)، مانندها، همانندان]

محور سوم: رابطه معنایی

یکی دیگر از راه‌های تشخیص درست معنا و صورت املایی یک واژه، به ویژه در املای گروه‌واژه‌ها، توجه به رابطه‌های معنایی: «ترادف (مترادف یا هم‌معنایی)، تضاد (دارای معنای متضاد یا متقابل)، تناسب (مراعات‌نظر یا تداعی معانی) و تضمتن (زیرمجموعه‌ای) است؛
مثال:

ترادف: ثواب و پاداش [با توجه به واژه «پاداش»، ← املای «ثواب» (پاداش)، درست است؛ نه صواب (راست و درست)]

تضاد: مغلوب و چیره [با توجه به واژه «چیره»، ← املای «مغلوب» (شکست‌خورده)، درست است؛ نه مغلوب (دگرگون شده)]

تناسب: هور و ماه [با توجه به واژه «ماه»، ← املای «هور» (خورشید)، درست است؛ نه «حور» (زیباروی بهشتی)]

تضمتن: گل و سمن [با توجه به واژه «گل»، ← املای «سمن» (یاسمن)، درست است؛ نه «ثمن» (بها و قیمت)]

الگوهای سوالات واژگان و املا در کنکور

۱) الگوهای سوالات واژگان

الگوی شماره (۱): واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال

شگرد پاسخ‌گویی: ردّ گزینه از طریق تطبیق معنا

نمونه ۱: معنی واژه‌های «گلبن، تیمار، شب‌رو، هُژا» به ترتیب، در کدام گزینه درست است؟ (زبان ۹۸)

- (۱) گل سرخ، اندیشه، راهزن، غوغا (۲) گلستان، خدمت به بیمار، شب بیدار، غُرَش
(۳) بوته گل، پرستار، عارف، آواز مهیب (۴) بیخ بوته گل، غم‌خوار، آشفته، صدای بلند
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۱)؛ معانی نادرست: گلبن: گلستان (*) ← حذف گزینه (۲)، شب‌رو: عارف، آشفته (*) ← حذف
گزینه‌های (۳ و ۴)

نمونه ۲: «صاحب جمال، پسندیده، برتر، رواق» به ترتیب، معانی کدام واژه‌هاست؟ (ریاضی ۹۸)

- (۱) وسیم، قداست، فراسو، طَبَق (۲) قسیم، صواب، ماورا، طاق
(۳) جسیم، صواب، فایق، محراب (۴) نسیم، صفوت، ماسوا، بخش قوسی هر چیز
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۲)؛ صاحب جمال: وسیم، جسیم، نسیم (*) ← حذف سایر گزینه‌ها

۲) الگوی شماره (۲): واژه و معنی در گزینه

شگرد پاسخ‌گویی: دانستن همه معانی یک واژه

نمونه ۱: در کدام گزینه، همه معانی مقابل واژه، درست است؟ (تجربی ۹۸)

- (۱) حرب: نزاع، شمشیر، نیزه (۲) توقیع: فرمان، مهر کردن، نامه کوتاه
(۳) غیرت: رشک بردن، حمیت، تعصب (۴) مقرر: معلوم، تعیین‌شده، اقرارکننده
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۳)؛ معانی نادرست: (۱) حرب: نزاع (۲) توقیع: نامه کوتاه (۴) مقرر: اقرارکننده (*)

نمونه ۲: در کدام گزینه، معنی مقابل همه واژه‌ها درست است؟ (ریاضی ۹۸)

- (۱) (ویله: ناله)، (هژیر: هوشیار)، (همّت: کوشش)
(۲) (تقریر: بیان)، (اشباه: سایه‌ها)، (مبتنی: ساخته)
(۳) (شوخی: آلودگی)، (کام: زبان)، (استرحام: رحم کردن به کسی)
(۴) (عرش: سایبان)، (تقریظ: فهرست کتاب)، (وَقَب: بالای کمر)
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۱)؛ معانی درست واژگان: (۲) اشباه: ج شبه، همانندان، ماندها (۳) استرحام: طلب رحم کردن، رحم خواستن (۴) تقریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش‌آمیز درباره کتاب / وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

الگوی شماره (۳): کمانکی - شمارشی

شگرد پاسخ‌گویی: تسلط بر معانی همه واژه‌ها و توجه به واژه‌های هم‌خانواده و غلطانداز

(هنر ۹۸)

نمونه: معنی مقابل چند واژه نادرست است؟

(معجز: روسری) (فاحش: واضح) (حمایل: نگه‌دارنده) (خستن: مجروح) (هریوه: ترسناک) (آزگار: کامل)
(تعب: سرزنش) (روایی: رونق داشتن) (محفوظ: پست‌شده)

(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

پاسخ: گزینه (۳)؛ معانی درست واژه‌ها: خستن: زخمی کردن، مجروح کردن / هریوه: هروی، منسوب به هرات شهری در افغانستان / تعب: رنج و سختی / محفوظ: بهره‌ور

الگوی شماره (۴): الفبایی یا شماره‌گذاری شده

شگرد پاسخ‌گویی: ردّ گزینه از طریق عدم تطبیق معنا در یکی از موارد

(ریاضی ۹۸)

نمونه ۱: تمام معانی مقابل کدام واژه‌ها، درست است؟

(الف) مقرون: پیوسته، قرینه (ب) مؤکد: تأکیدشده، استوار (ج) متفق: موافق، همگرا
(د) تمکّن: توانگر، ثروت (ه) محجوب: پنهان، مستور

(۱) الف، ه (۲) ب، د (۳) ب، ه (۴) ج، ب

پاسخ: گزینه (۳)؛ «الف»، مقرون به معنی قرینه / «ج»، متفق به معنی همگرا / «د»، تمکّن به معنی توانگری درست نیستند.

(زبان ۹۸)

نمونه ۲: معنی مقابل کدام واژه‌ها با توجه به شماره، «همگی» درست است؟

۱- موالات: پیروی کردن ۲- شراع: سایبان ۳- ناو: دریاچه ۴- مقید: متین

۵- بور: شرم‌نده شدن ۶- تحفه: ارمغان ۷- عارضه: چهره و رخسار

(۱) ۱، ۲، ۳ (۲) ۱، ۵، ۶ (۳) ۴، ۶، ۷ (۴) ۵، ۶، ۷

پاسخ: گزینه (۲)؛ معانی واژه‌های شماره‌های (۳)، (۴) و (۷) نادرست است؛ حذف سایر گزینه‌ها.

الگوی شماره (۵): معانی مناسب برای تعداد بیشتری واژه

شگرد پاسخ‌گویی: دقت و تمرکز در تطبیق معانی

(انسانی ۹۹)

نمونه: کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟

«ارتفاع، محظور، هویدا، واترکیدن، کربت، حریف»

(۱) بهره‌ور، مانع، روشن، تحریر (۲) عایدات مملکت، بهره‌ور، آشکار، غم

(۳) مانع، آشکار، پس‌روی کردن، همراه (۴) زمین‌های زراعتی، گرفتاری، اندوه، همدم

پاسخ: گزینه (۳)؛ چون تعداد معانی از تعداد واژه‌ها کمتر است، بین معانی و واژه‌ها تناظر یک به یک برقرار نیست. «ارتفاع» به معنی «بهره‌ور، زمین‌های زراعتی» و «کربت» به معنی «تحریر» درست نیستند. در گزینه (۱)، دو معنی و در گزینه‌های (۲)، (۴)، سه معنی و در گزینه (۳)، چهار معنی درست ذکر شده است.

الگوی شماره (۶): توضیح واژه (دستکاری در توضیح)**شگرد پاسخ‌گویی:** ریزبینی در تشخیص مورد دستکاری شده

(انسانی ۹۸)

نمونه: دادهٔ مقابل کدام واژه، کاملاً درست است؟

- (۱) ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.
 (۲) پویدن: حرکت و جست‌وخیز برای مقصد نامعلوم
 (۳) درهم: واحد پول طلا که ارزش آن، بیش از دینار بوده است.
 (۴) دینار: واحد پول و سکهٔ نقره که در گذشته رواج داشته است.
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۱)؛ پویدن: حرکت به سوی مقصد برای به‌دست آوردن و جست‌وجوی چیزی (تلاش، رفتن) / درهم: دِرم، مسکوک نقره که در گذشته به عنوان پول، رواج داشته است. / دینار: واحد پول و سکهٔ طلا که در گذشته رواج داشته است.

الگوی شماره (۷): رابطهٔ معنایی (مترادف، متضاد و ...)**شگرد پاسخ‌گویی:** توجه به اسم یا صفت بودن هر دو واژه و در نظر گرفتن رابطهٔ معنایی میان آنها

(تجربی ۹۴)

نمونه: کدام گروه از واژه‌ها همگی «مترادف» هستند؟

- (۱) (گرامت و تاوان)، (افراط و تفریط)، (نحس و بداختر) (۲) (کَهر و کُژند)، (سفر و حضر)، (غزا و آورد)
 (۳) (صُور و سیر)، (انقباض و انبساط)، (مقهور و مغلوب) (۴) (فخر و مباهات)، (زخم و ضربه)، (مرهم و ضماد)
- ✓ **پاسخ:** گزینه (۴)؛ افراط و تفریط، سفر و حضر، انقباض و انبساط ← تضاد؛ حذف سایر گزینه‌ها

الگوی شماره (۸): واژه در بیت یا عبارت**شگرد پاسخ‌گویی:** توجه به معنای واژه با توجه به مفهوم جمله یا واژه‌های هم‌نشین

(تجربی ۹۱ با تفسیر)

نمونه ۱: با توجه به عبارات زیر، معنی واژه‌های مشخص شده به ترتیب، کدام است؟

«چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت، نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند. بونصر نامه‌های رسیده را می‌فرستاد
 فرود سرای به‌دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آورد. و عیسی (ع) بر سبیل
تلطف، جوابم را باز می‌داد که چنان‌که هستی برنشین و نزدیک من آی. ناگهان کبوتران، جمله در دام
 افتادند و صیاد، گرازان به تگ ایستاد.»

- (۱) محصولات زراعتی، آرام‌آرام، با نرمی، بتاز، در کمین ایستاد
 (۲) درآمدهای دولتی، پنهانی، از روی خواهش، بتاز، خرامید
 (۳) عایدات مملکت، سریع، از روی مهربانی، سوارشو، دویدن آغاز کرد
 (۴) پیشرفت امور، با سرعت، پاملایمت، سوارشو، خرامان دوید

✓ **پاسخ:** گزینه (۳)؛ «ارتفاع ولایت» در معنی «پیشرفت امور» نادرست ← ردّ گزینه (۴) / «خیرخیر» در معنای «آرام آرام» و «پنهانی» نادرست ← ردّ گزینه‌های (۱) و (۲)

نمونه ۲: مفهوم عرفانی واژه «کرامت» در همهٔ ابیات، به استثنای بیت یکسان است.

(تجربی ۹۱)

- | | |
|---|-----------------------------------|
| (۱) با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف | هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد |
| (۲) کرامت کن درونی درد پرورد | دلی در وی برون درد و درون درد |
| (۳) چندان که زدم لاف کرامات و مقامات | هیچ‌م خبر از هیچ مقامی نفرستاد |
| (۴) چو بدین گهر رسیدی، رسدت که از کرامت | بنهی قدم چو موسی، گذری ز هفت دریا |

✓ **پاسخ:** گزینه (۲)؛ در گزینه (۲) «کرامت» به معنی «کرم و بخشش» است؛ که نظیر آن در این عبارت از گلستان سعدی نیز دیده می‌شود: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟» اما در سایر گزینه‌ها، در اصطلاح عرفانی به کار رفته است و به معنی «امر خارق‌العاده‌ای است که به سبب عنایت خداوند از عارف حق‌بین، صادر می‌شود؛ مانند: اخبار غیبی، اشراف بر ضمائر و ...»

ب) الگوهای سوالات املا

الگوی شماره (۱): املا با توجه به معنی واژه

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به معانی واژه‌ها و شناخت واژه‌های هم‌آوا و تلاپی

نمونه ۱: املاي صحيح کلمه‌ها به معانی «جویدن، زشت، شیپور، خواری، ترسناک» به ترتیب، کدام است؟
(تجربی ۸۲ با تظییر)

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| (۱) مضغ، مذموم، صور، مذلت، موحش | (۲) مضغ، مذموم، سور، مذلت، موحش |
| (۳) مطغ، مضموم، صور، مزلت، موهش | (۴) مضق، مذموم، سور، مذلت، موهش |

پاسخ: گزینه (۱)؛ واژگان نادرست در سایر گزینه‌ها: سور: جشن / مضموم: پیوست، همراه

نمونه ۲: املاي چند کلمه با توجه به معنی آنها، نادرست است؟

(شبح: سایه)، (حازق: ماهر)، (صولت: هیبت)، (مخذول: زبون‌گردیده)، (مغان: موبدان)، (عبا: خودداری)،
(غضنفر: شیر)، (ضیعت: زمین زراعتی)، (دها: زیرکی)، (باصق: بلند)

- | | | | |
|--------|--------|----------|---------|
| (۱) دو | (۲) سه | (۳) چهار | (۴) پنج |
|--------|--------|----------|---------|

پاسخ: گزینه (۲)؛ شکل درست واژگان: حاذق، ایا، باسق

الگوی شماره (۲): املا در گروه واژه

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به روابط معنایی میان واژه‌ها

نمونه ۱: در میان گروه‌واژه‌های داده شده، املاي چند واژه، نادرست است؟

«ثنا و سپاس، غرض و نشانیدن، صفوت و برگزیده، تداعی و یادآوری، شیهه و آواز اسب، غاش و کوهه زین،
آذرم و حیا، سریر و اورنگ»

- | | | | |
|--------|--------|----------|---------|
| (۱) دو | (۲) سه | (۳) چهار | (۴) پنج |
|--------|--------|----------|---------|

پاسخ: گزینه (۲)؛ صورت درست غلط‌های املايي: غرض ← غزس: نشانیدن و کاشتن درخت (رابطه معنایی: مترادف) /
غاش ← قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین، کوهه زین (رابطه معنایی: مترادف) / آذرم ← آزم: شرم، حیا
(رابطه معنایی: مترادف)

نمونه ۲: در کدام گروه‌واژه‌ها، غلط املايي مشهود است؟

- | | |
|---|---|
| (۱) نثر فصیح، خطوه و گام، بذله‌گو و شوخ‌طبع | (۲) خوش‌الحان، مهمل و مهد، مطرب و نوازنده |
| (۳) طوع و رغبت، مواجب سیادت، رشحه و قطره | (۴) حماسه سترگ، صلت و بخشش، صغیر و آواز |

پاسخ: گزینه (۲)؛ شکل درست واژه: مهمل ← محمل

الگوی شماره (۳): املا در متن

شگرد پاسخ‌گویی: توجه به رابطه هم‌نشینی واژه‌ها در جمله و آشنایی با غلط‌های رسم الخطی

نمونه ۱: در متن زیر، املاي کدام واژه، نادرست است؟

«سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد و بخیلی که سنای اصحاب مروّت
توقع کند و جاهلی که از سر سفاهت و غضب و حرص برنخیزد و الحاح ورزد که با نیکمردان برابر بود.»

- | | | | |
|-----------|-----------|----------|---------|
| (۱) سفاهت | (۲) الحاح | (۳) ثواب | (۴) سنا |
|-----------|-----------|----------|---------|

پاسخ: گزینه (۴)؛ سنا (روشنی) ← ثنا (ستایش)

(زبان ۹۱)

نمونه ۲: در متن زیر، چند غلط املایی یافت می‌شود؟

«مرا هیچ تدبیر موافق‌تر از صلح دشمن نیست که در ورطهٔ بلا مانده است و بی‌معونت من از آن، خلاص نتواند یافت و شاید سخن من به گوش خرد استماع نماید و بر صدق گفتار من وقوف یابد که آن را به طمع معونت و مضاہرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی و یمن مؤانست، نجاتی حاصل آید.»

۱) یک ۲) دو ۳) سه ۴) چهار

✓ پاسخ: گزینه (۱)؛ مضاہرت ← مضاہرت (یاری و پشتیبانی کردن)

الگوی شماره (۴): املا در عبارت

✓ شکر د پاسخ گوئی: توجه به معنی واژه‌ها و رابطهٔ هم‌نشینی آنها در عبارت

(تجربی ۹۸)

نمونه ۱: در کدام عبارت، غلط املایی وجود دارد؟

- ۱) دل، ضعیفان مهمل نگیرد که موران به اتفاق شیر را عاجز کنند.
- ۲) چاره ندید که با او به مصالحت گرایند و به اجرت کشتی مسامحت نمایند.
- ۳) لعیم بدگوهر همیشه ناصح باشد تا به منزلتی رسد، پس تمتای دیگر منازل ببرد.
- ۴) هر چند اخلاق او بیشتر آزمود، ثقت او به وفور کفایت فهم وی زیادت گشت.

✓ پاسخ: گزینه (۳)؛ لعیم ← لثیم (فرومایه، پست)

(انسانی ۹۹)

نمونه ۲: در کدام عبارت، غلط املایی وجود دارد؟

- الف) اسراف آن باشد که برخلاف رضای حق و در حظ نفس خرج کند.
- ب) اعراض، روی از خدا گردانیدن است و به هوا مشغول شدن.
- ج) غرور، جاه و مال و فریفته شدن و صراط و صواب و ترازو فراموش کردن است.
- د) در حفظ مال و ملک رعیت کوشند و در امارت و زراعت، جد بلیغ نمایند.

۱) الف، د ۲) ب، د ۳) ب، ج ۴) ج، د

✓ پاسخ: گزینه (۴)؛ ج) صواب (درست) ← ثواب (پاداش) / د) امارت (فرمانروایی و امیری) ← عمارت (آبادانی و ساختمان)

الگوی شماره (۵): املا در بیت

✓ شکر د پاسخ گوئی: توجه به معنی واژه‌ها و رابطهٔ هم‌نشینی آنها در بیت

(فارغ از کشور ۹۸)

نمونه: در کدام بیت، غلط املایی یافت می‌شود؟

- ۱) در اقلیم ایران چو خیلش بجنبند هزاهز در اقلیم توران نماید
- ۲) خراج اگر نگزارد کسی به طیب نفس به قهر ازو بستاند کمینہ سرهنگی
- ۳) ولی ز باطنش ایمن مباش و غزه مشو که خبث نفس نگردد به سال‌ها معلوم
- ۴) همین دو خصلت ملعون کفایت است تو را غریب دشمن و مردارخار می‌بینم

✓ پاسخ: گزینه (۴)؛ مردارخار ← مردارخوار (مردارخورنده)

فارسی دوازدهم

فارسی ۱۲

درس ۱

ستایش (ملک، ذکر تو گویم) - شکر نعمت -
کنج حکمت (گمان)

واژگان

واژه‌نامه

مَلِک: پادشاه، خداوند (مَلک: فرشته / مُلک: پادشاهی، سرزمین، کشور، مملکت / یَلک: آنچه در تصرف شخص باشد؛ مانند زمین و ...) **فَضل:** بخشش، گرم (نیکویی، دانش) **پویدن:** حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن **سزا:** سزاوار، شایسته، لایق **حکیم:** دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد. **کریم:** بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند **رحیم:** بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند **نماینده:** آن‌که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده **ثنا:** ستایش، سپاس **شبه:** مانند، مثل، همسان **وهم:** پندار، تصور، خیال **عز:** ارجمندی، گرمی شدن (مقابل ذُل) **جلال:** بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبرایی او اشاره دارد. **یقین:** بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد. **شور:** شادی، خوشحالی **جود:** بخشش، سخاوت، گرم **جزا:** پاداش کار نیک

روی: مجازاً امکان، چاره **مَنّت:** سپاس، شکر، نیکویی **عزّ و جَلّ:** گرمی، بزرگ و بلندمرتبه‌است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود. **مزید:** افزونی، زیادی **مفترّج:** شادی‌بخش، فرح‌انگیز **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کوتاهی‌کردن **خوان:** سفره، سفرهٔ فراخ و گشاده **ناموس:** آبرو، شرافت **فاحش:** آشکار، واضح **وظیفه:** مقرّری، وجه معاش **روزی:** رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به‌دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ وظیفهٔ روزی: رزق مقرّر و معین **مُنکَر:** زشت، ناپسند (مُنکَر: انکارکننده، ردکننده) **فَرّاش:** فرش‌گستر، گسترندهٔ فرش **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند. **بنات:** (جمع بنت)، دختران **نبات:** گیاه، رستنی **قبا:** جامه، جامه‌ای که از سوی پیش‌باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش‌را بادکمه به هم پیوندند. **ورق:** برگ **قدوم:** آمدن، قدم‌نهادن، فرارسیدن **موسم:** فصل، هنگام، زمان

ربیع: بهار **عُصاره:** آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشرد، شیر **تاک:** درخت انگور، رز **شهد:** عسل؛ شهد فایق: عسل خالص **فایق:** برگزیده، برتر **باسق:** بلند، بالیده **کاینات:** (جمع کاینه)، همهٔ موجودات جهان **مفخر:** هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایهٔ افتخار **صَفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر **تتمّه:** باقی‌مانده؛ تتمّهٔ دَور زمان: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار، مایهٔ تمامی و کمال دور زمان رسالت **شفیع:** شفاعت‌کننده، پامرد **مُطاع:** فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد. **نبی:** پیغمبر، پیام‌آور، رسول **قسیم:** صاحب جمال **جسیم:** خوش‌اندام **نسیم:** خوش‌بو **وسیم:** دارای نشان پیامبری **إنابت:** بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی **اعراض:** روی‌گردان از کسی یا چیزی، روی‌گردانی **تضرّع:** زاری کردن، التماس کردن **عاکفان:** (جمع عاکف)، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. **معترف:** اقرارکننده، اعتراف‌کننده

واصفان: (جمع واصف)، وصف کنندگان،

ستاینندگان

حلیه: زیور، زینت

تحیّر: سرگشتگی، سرگردانی

منسوب: نسبت داده شده

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال

توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند

در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛

نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق

مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن،

در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق

است.

معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات

شرعی، در متن درس، مقصود همان کار

مراقبت و مکاشفت است.

انبساط: حالتی که در آن، احساس

بیگانگی و ملاحظه ورود ریاستی نباشد؛

خودمانی شدن

تحفه: هدیه، ارمغان

کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

بنان: سرانگشت، انگشت

واژه‌های دیگر

ذکر: یاد، یاد کردن، بیان کردن، نام

درگاه: پیشگاه، بارگاه، آستانه در

توحید: یگانه پرستی، اقرار به یگانگی

خداوند

وصف: بیان کردن، شرح حال و چگونگی

چیزی را گفتن

فهم: درک کردن، دریافتن

مگر: شاید، به این امید که، امید است که

طاعت: اطاعت، فرمانبرداری، عبادت

قربت: نزدیکی

اندر؛ در

مُعد: مددکننده، یاری رساننده

ذات: وجود، نفس

عهده: تعهد، ضمان، مسئولیت

قلیل: اندک، کم

عباد: جمع عبد، بندگان

شکور: بسیار شکرگزار

عذر آوردن: بهانه آوری، توبه کردن

به جای آوردن: ادا کردن، به انجام رساندن

دریغ: مضایقه، افسوس (مضایقه: سخت گیری)

بی دریغ: بی مضایقه، بدون پُخل، از روی

سخاوت

صبا: باد صبا؛ بادی که از شمال شرقی

می وزد.

زمرد: نوعی سنگ قیمتی سبزرنگ

که در جواهرسازی کاربرد دارد.

زمردین: منسوب به زمرد، به رنگ زمرد،

سبزرنگ

مهد: گهواره، بستر

خِلَقَت: جامه دوخته که بزرگی به کسی

بخشد.

در بر گرفته: پوشانده

تخم خرما: هسته خرما

إنصاف: داد دادن، عدل

دَوَر: گردش

عُلّی: بلندی

دُجَن: (جمع دُجَته)، تاریکی ها

جمع: همه، تمام

خصال: (جمع خصلت)، خوی ها،

سرشت ها، عادت ها

أَمَت: پیروان یک دین خاص

پشتیان: تکیه گاه، یاور، چوبی که برای

استواری دیوار در پشت آن نصب کنند.

کشتیان: ناخدا

اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

جَلّ و عَلا: بزرگ و بلند مرتبه

عبد: بنده

دعوت: در اینجا دعا ← [دعوتش

اجابت کردم]

جَیب: گریبان، یقه

مستغرق: غرق شده، فرورفته، غوطه ور شده

اصحاب: (جمع صاحب)، یاران،

صاحبان، دارندگان

مَدعی: ادّعا کننده، خواهان

تَر کردن: کشیدن، رسم کردن (نقشی

برکند: نقشی بکشد)

کَلَم: نی، قلم نی

فرو گذاشتن: ترک کردن، رها نمودن

مُنشی: نویسنده، دبیر

ترکیب‌های کلی

نماینده فضل بودن: اهل بخشش بودن

در فهم نگنجیدن: غیر قابل درک بودن

در وهم نیامدن: غیر قابل تصوّر بودن

بیشی را کاستن: خوار و ذلیل کردن

کمی را افزودن: عزیز و توانمند کردن

از دست و زبان برآمدن: توانایی انجام

کاری را داشتن

از عهده کاری به درآمدن: کاری را به

خوبی انجام دادن

پرده دریدن: رسوا و بی آبرو کردن

در بر گرفتن: پوشاندن

نان به کف آوردن: کسب روزی

پرشان روزگار: بدبخت و بیچاره

دست به درگاه خداوند برداشتن: راز و

نیاز کردن، دعا کردن

در کسی نظر کردن: به کسی توجه کردن

بر آوردن: ادا کردن، به انجام رساندن

بی دل: عاشق

بی نشان: خداوند

صاحب دل: خداشناس، عارف، آگاه

سر به جَیب مراقبت فرو بردن: تأمل

عارفانه و مراقبه داشتن

در بحر مکاشفه مستغرق بودن: به

حقایق الهی پی بردن

دامن پُر کردن: چیزی را بر گرفتن

دامن از دست رفتن: از خود بی اختیار

شدن، خود را فراموش کردن

سوخته: عاشق

گشتگان: عاشقان

جان شدن (رفتن): مردن

باز نیامدن: محو شدن

املا

گروه‌های املائی با روابط واژگانی

دست انابت	گناه فاحش	ذکر و تذکر (هم خانواده)
جَل و علا (ترادف)	فاحش و واضح (ترادف)	فصل و بخشش (ترادف)
ایزد تعالی	خطای منگر	فصل و قضیلت (هم خانواده)
اجابت دعوت	فُزاش باد صبا (تشبیه)	سزا و سزاوار (ترادف)
نظر و نگاه (ترادف)	فرش زمردین	حکیم و عظیم (تناسب)
اعراض و انصراف (ترادف)	بنات نبات (تشبیه)	ثنا و ستایش (ترادف)
اعراض و تعرض (هم خانواده)	مهد زمین (تشبیه)	شبه و مانند (ترادف)
تضرع و زاری (ترادف)	خلعت نوروزی	وهم و پندار (ترادف)
عاکفان کعبه	قبای سبز ورق (تشبیه)	اوهام و وهم (جمع و مفرد)
عاکف و اعتکاف (هم خانواده)	اطفال شاخ (تشبیه)	عز و عزیز (هم خانواده)
معترف به تقصیر	قدوم موسم ربیع	جزا و مجازات (هم خانواده)
معترف و اعتراف (هم خانواده)	عُصارَةُ تاک	یقین و ظن (تضاد)
واصف و توصیف (هم خانواده)	شهد فایق	سنا و روشنی (ترادف)
واصفان جلیه	نخل باسق	مُت و سپاس (ترادف)
حلیه و زیور (ترادف)	غفلت و غافل (هم خانواده)	عَزَّوَجَلَّ
منسوب به تحیر	انصاف و منصف (هم خانواده)	قریت و نزدیکی (ترادف)
منسوب و نسبت داده شده (ترادف)	سرور کاینات	قرب و تقرب (هم خانواده)
جیب مراقبت	صفوت و برگزیده (ترادف)	مزید و زیادی (هم خانواده)
بحر مکاشفت (تشبیه)	تتمه دور زمان	مُمِد حیات
مراقبت و مکاشفت (تناسب)	شفیع و شفاعت (هم خانواده)	مفَرِّح ذات
مستغرق در بحر	مُطاع و فرمانروا (ترادف)	مفَرِّح و تفریح (هم خانواده)
مستغرق و غرق (هم خانواده)	مطاع و اطاعت (هم خانواده)	عهده و تعهد (هم خانواده)
معاملت و تعامل (هم خانواده)	قسیم و صاحب جمال (ترادف)	قلیل و اقل (هم خانواده)
طریق انبساط	قسیم و قاسم (هم خانواده)	تقصیر و کوتاهی (ترادف)
انبساط و انقباض (تضاد)	جسیم و خوش اندام (ترادف)	تقصیر و مقصر (هم خانواده)
تحفه و ارمغان (ترادف)	جسیم و مجسم (هم خانواده)	عذر و بهانه (ترادف)
کرامت کردن تحفه	وسیم و نشان کرده (ترادف)	عذر و اعتذار (هم خانواده)
اصحاب و مصاحبت (هم خانواده)	علی و اعلا (هم خانواده)	رحمت و مرحمت (هم خانواده)
اصحاب و صاحب (جمع و مفرد)	جمع و جمع (هم خانواده)	خوان نعمت بی دریغ
هدیه اصحاب	خصال و خوی‌ها (ترادف)	پرده ناموس (تشبیه)
مدعی و ادعاکننده (ترادف)	خصال و خصلت (جمع و مفرد)	
قطع مقرری	موج بحر	
بط و مرغابی (ترادف)		
فرو گذاشتن و رها کردن (ترادف)		
ثمرت تجربت		

املائی واژه‌های هم‌آوا و متشابه

نُنا: ستایش، دعا	حیات: زندگی	بحر: دریا، تیم
سنا: روشنی	حیاط: صحن خانه	بهر: بهره، نصیب
قریت: نزدیکی، تقرب	صبا: باد صبا، بادی که از شمال شرقی می‌وزد.	نَظَر: نگاه و توجه
غربت: دوری، دوری از وطن	سبا: سرزمین بلقیس در یمن	نَذر: شرط و پیمان

منسوب: نسبت داده شده منسوب: گماشته شده بط: مرغابی بُت: صنم (در معنای استعاری: معشوق)	خوان: سفره خوان: بخوان، (بن مضارع «خواندن») خان: رئیس، بزرگ	شَبَه: همانند، مثل شَبَه: مشابهت شَبَح: سیاهی، جسم، سایه
---	---	--

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱ معانی واژه‌های «ثنا، مُمد، قدوم، باسق» به ترتیب کدام است؟

- (۱) دعا، ادامه‌دهنده، قدم‌ها، بلند
(۲) سپاس، ادامه‌دهنده، قدم‌ها، بالیده
(۳) سپاس، یاری‌گری، آمدن، بلند
(۴) ستایش، یاری‌رساننده، آمدن، بالیده

۲ در همهٔ گزینه‌ها هر سه معنی پیشنهادی درست است، به جز گزینهٔ

- (۱) مَنّت: سپاس، شُکر، نیکویی
(۲) إِنَابَت: توبه، پشیمانی، ناتوانی
(۳) وهم: پندار، تصوّر، خیال
(۴) درگاه: پیشگاه، بارگاه، آستانهٔ در

۳ کدام گزینه می‌تواند معانی مناسبی برای تعداد بیشتری از واژه‌های زیر باشد؟

- «کرامت کردن، نسیم، تضرّع، موسم، فاحش، شهد»
(۱) بخشیدن، آغاز، واضح، عسل
(۲) خوش‌بو، زاری کردن، هنگام، آشکار
(۳) باد ملایم، التماس کردن، بیهوده، گوارا
(۴) عطا کردن، خوش‌بو، سرآغاز، نمایان

۴ معنی مقابل چند واژه نادرست است؟

- (فایق: برگزیده)، (مَلِک: فرشته)، (مُطاع: فرمانبر)، (تاک: رز)، (صَفْوَت: منزه)، (اعراض: روی‌گردانی)،
(نبی: رسول)، (معترف: اقرارکننده)، (حلیه: کید)، (یقین: بی‌شبهه بودن)، (منگر: ناپسند)،
(وظیفه: مقرری)

- (۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

۵ معنی مقابل چند واژه درست است؟

- (پویدن: تلاش)، (سزا: لایق)، (وسیم: صاحب‌جمال)، (مفخر: مایهٔ ناز و بزرگی)، (تحفه: ارمان)،
(انبساط: خودمانی شدن)، (تتمّه: کامل و بی‌نقص)، (کائنات: جانداران)، (شفیع: پایمرد)، (دایه: مادر)
(۱) هشت (۲) هفت (۳) شش (۴) پنج

۶ معانی مقابل کدام گروه واژه‌ها تماماً درست است؟

- (الف) (روی: چاره)، (روزی: رزق)، (ربیع: بهار) (ب) (نبات: رستنی)، (زمردین: محکم)، (جود: کرم)
(ج) (تقصیر: گناه)، (بی‌دریغ: بی‌مضایقه)، (شبه‌همسان) (د) (عباد: مؤمنان)، (علی: بلندی)، (بنات: دختران)
(۱) الف، ج (۲) ب، ج (۳) ب، د (۴) الف، د

۷ معانی «ارجمندی، شادی‌بخش، عدل، نویسنده» به ترتیب، مربوط به کدام واژه‌هاست؟

- (۱) جلال، سرور، داد، دبیر
(۲) عِزّ، مَفَرَح، انصاف، منشی
(۳) عزّت، منزّه، انصاف، مُنشی
(۴) عُلی، جسیم، داد، کاتب

۸ در کدام گزینه، یکی از واژه‌ها درست معنی نشده است؟

- (۱) (قسیم: صاحب‌جمال، (ورق: برگ)، (بنان: انگشتان)، (خوان: سفره)
- (۲) (سرور: شادی)، (ذات: وجود)، (جزا: پاداش کار نیک)، (کریم: بخشنانده)
- (۳) (نماینده: نشان‌دهنده)، (ناموس: شرف)، (واصفان: ستايندگان)، (مزید: افزونی)
- (۴) (بَط: مرغابی)، (فروگذاشتن: ترک کردن)، (صبا: بادی که از شمال شرقی می‌وزد)، (فضل: کرم)

۹ توضیح مقابل کدام واژه نادرست است؟

- (۱) عاکف: کسی که در مدتی معین در مسجد بماند و به عبادت بپردازد.
- (۲) مراقبت: در اصطلاح عرفانی، به معنی نگهداری حقایق است.
- (۳) خِلَقَت: جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد.
- (۴) انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد.

۱۰ مترادف واژه‌های «دُجی، کِلک، عَصاره، جیب» به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) آشباح، قلم، ریشه، یقه
- (۲) اِدبار، نی، صمغ، دوال
- (۳) ظلمات، قلم نی، افشره، گریبان
- (۴) آشباح، قلم، شیر، لایه

۱۱ بین واژه‌های همهٔ گزینه‌ها، به‌جز گزینهٔ رابطهٔ «تناسب» دیده می‌شود.

- (۱) کریم، رحیم، جلیل، حکیم
- (۲) وظیفه، روزی، خوان، نعمت
- (۳) کشتیبان، نوح، موج، بحر
- (۴) کِلک، تاک، بنان، نخل

۱۲ تلفظ و معنی واژهٔ «ملک» در کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- (۱) ملک فرمود تا هر دلستانی
- (۲) قدم پیش نه‌کز ملک بگذری
- (۳) ملک بر تخت افریدون نشسته
- (۴) بزرگان از آن دهشت‌آلوده‌اند

۱۳ مفهوم و کاربرد واژهٔ «بی‌نشان» در همهٔ گزینه‌ها با معنی و مفهوم آن در بیت زیر یکسان است، به‌جز گزینهٔ

- «گر کسی وصف او ز من پرسد
- (۱) راه نتوان برد از سنگ‌نشان در بی‌نشان
- (۲) ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت
- (۳) نشان دل بی‌نشان از که جویم
- (۴) ما مثال موج‌ها اندر قیام و در سجد

۱۴ در کدام گزینه معنی واژهٔ «کرامت» با بقیه فرق دارد؟

- (۱) در وادی رسیدم کانجا نَبُرد بوی
- (۲) شاهان گشند بندهٔ بد را به انتقام
- (۳) برگ‌گرم و کرامتِ خندهٔ آفتاب تو
- (۴) بیایی یا بدان سومان بخوانی

۱۵ معادل مفهوم ترکیب کنایی «دامن از دست رفتن» در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) سر از پا نشناختن
- (۲) بی‌خوشتن گشتن
- (۳) سپر انداختن
- (۴) دل از چیزی برگرفتن

۱۶ معنای واژه‌های «صَفَوْتُ، نسیم، وَسیم، دُجی، حِلیه» کدام است؟

- (۱) روشنی، معطر، دارای نشان، مرغ، زینت
- (۲) برگزیده، خوش‌بو، دارای نشان، تاریکی، زیور
- (۳) روشن، خوش‌بو، شناخته‌شده، تاریک، زیور
- (۴) خلوص، باد ملایم، داغدار، مرغ، زینت

(ریاضی ۸۳)

(زبان ۸۳)

معانی همه واژه‌های «اعراض، انابت، تتمه، فایق، مغخر» در کدام گزینه درست است؟

- (۱) ظواهر، بازگشت، پایان، بهتر، مایه سرافرازی
- (۲) روی برگرداندن، توبه، آخرین نفر، موفق، افتخارآمیز
- (۳) روی برگرداندن، توبه، باقی‌مانده، برتر، مایه سرافرازی
- (۴) سرپیچی کردن، بازبینی اعمال، پایان‌بخش، بهتر، افتخارآفرین

در میان گروه‌واژه‌های املائی زیر، املائی چند واژه نادرست است؟

(ثنا و حمد)، (شبه و نذیر)، (وهم و تصوّر)، (یقین و ظن)، (غربت و نزدیکی به خدا)، (مفرّح ذات)،
 (ممدّ حیات)، (قبای سبز ورق)، (فرش زمردین)، (سفوت آدمیان)، (تتمه دور زمان)، (قسیم و صاحب‌جمال)،
 (شهد فایق)، (طریق انبساط)، (منسوب به تحیّر)، (بهر مکاشفت)

- (۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

در میان گروه‌واژه‌های املائی زیر، املائی چند واژه درست است؟

(تذوّع و زاری کردن)، (واصفان هلیه)، (عاکفان کعبه)، (مستغرق در بحر)، (خصال و خوی‌ها)، (مهد زمین)،
 (تقصیر در عبادت)، (عذر و توبه)، (شرط انصاف)، (فاحش و واضح)، (دست عنایت)، (وسیم و بانشان)،
 (نظر و عنایت)، (خلعت نوروژی)، (مذید نعمت)

- (۱) یازده (۲) ده (۳) نه (۴) هشت

در کدام گزینه، املائی همه واژه‌ها درست است؟

- (۱) خوان نعمت، موج بحر، ثنا و روشنی، معترف به تقصیر
- (۲) اعراض و منصرف، بت و قو، عزّوجلّ، موسم ربیع
- (۳) متاع و فرمانروا، عهده و وظیفه، عزّت ناموس، تحفه و ارمغان
- (۴) ثمرت تجربت، باد صبا، عصاۀ تاک، نخل باسق

صورت املائی واژه‌های کدام گزینه، به ترتیب، بیت زیر را کامل می‌کند؟

« مانند از آن نامور در کتاب تو را هم مانند و هم »

- (۱) ثنا، سنا، صواب (۲) سنا، ثنا، ثواب (۳) ثنا، ثنا، ثواب (۴) سنا، سنا، صواب

در کدام عبارت، غلط املائی یافت می‌شود؟

- (۱) حمد و ثنای خدای را جلّ جلاله که در برّ و بحر از خوان کرم خویش رزق موجودات رساند.
- (۲) ملک‌زاده از وی اعراض بنمود و از موقف تردّد و شبهت برخاست و نزد وی تضرّع نمود.
- (۳) تقریر جواب وی موافق رای سلطان آمد؛ او را خلعت و نعمت بخشید و منصب وی رفیع گرداند.
- (۴) زینهار تا در ساختن توشه آخرت تقصیر نکنی و از متاوعت رسولِ مطاع، دریغ نمایی.

در متن زیر، چند غلط املائی وجود دارد؟

«عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف و واصفان حلیه جمالش به تحیّر منصوب. عصاۀ تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. هر گه یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه جلّ و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند؛ باز بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند.»

- (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۲۴ در متن زیر، املاي کدام واژه‌ها نادرست است؟

«هر پادشاه که متابعت هوا و مطاوعت شیطان جایز نشمرد و بنای اوامر و نواحي او بر پایه تأمل و درایت استوار گشته باشد، در همه کارها مظفر و منثور گردد و دشمنان مقهور و مقلوب وی گردند و اگر بر حسب هوا در کاری مثال دهد و جانب مصلحتی را بی‌رعایت گزارد، به تدبیر کارگزاران و رأفت ایشان بر آن مهم فایق گردد.»

- (۱) متابعت، منثور، مقلوب، گزارد
(۲) نواحي، منثور، مقلوب، گزارد
(۳) نواحي، مطاوعت، مقهور، کارگزاران
(۴) متابعت، تأمل، رأفت، کارگزاران

۲۵ در متن زیر، چند غلط املايي و رسم الخطي می‌توان یافت؟

«پس از این واقعه، سلطان، هر یک را به کاری منسوب کرد؛ زیرا ملک نقصان فاحش پذیرفت و مخاصمت‌های قریب هر روزه رو به تزاید بود. رعیت از وی بی‌زاری جسته و از متابعت وی اعراض نموده و جانب ملامت و وقیعت در پیش گرفتند و امیر نزد آن قوم خوار و ذلیل گردید و از شوکت و مهابت بیافتاد.»

- (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۲۶ در کدام بیت، غلط املايي مشهود است؟

- (۱) ای که دُرْد سخت صاف‌تر از طبع لطیف
(۲) از تضرع کردن آن قوم پاک
(۳) پروانه ضعیف، کند جان فدای شمع
(۴) این بی‌خبران و عیب‌گویان از پس
- گر رود صفوت این طبع سخندان تو مرو
در فلک افتاد جوشی صعب‌ناک
تا پیش شمع یک نظرش را ثنا بود
منسوب کنندم به هوا و به هوس

۲۷ کدام بیت، فاقد غلط املايي است؟

- (۱) ز شبه و مثل بعیدی از آن نیاری دید
(۲) ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت
(۳) از خوان غذا، قسمت اینای جهان را
(۴) آنچه خوف دیگران، آن، امن‌توست
- به‌جز در آینه امثال و جز در آب اشباح
بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
بی‌همت دارای جهان، هیچ ندادند
بط، قوی از بهر و مرغ خانه سست

۲۸ در کدام عبارت، غلط املايي یا رسم الخطي وجود دارد؟

- (۱) عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملحدان و به حجّت با او برنیامد، سپر بیانداخت و برگشت.
(۲) چندان که ملاطفت کرد و پرسیدش از کجایی، در قعر بحر موّدت، چنان غریق بود که مجال نفس نداشت.
(۳) درویشی را شنیدم که در به روی از جهانیان بسته و ملوک و اغنیا را در چشم همت او شوکت و هیبت نمانده.
(۴) جوانی خردمند از فنون فضایل، حظّی وافر داشت و طبعی ناظر، چندان که در محافل دانشمندان نشست، زبان سخن ببستی.

۲۹ در عبارت «چون خواجه احمد، به وزارت منسوب شد، گفت: مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای ضیاء فراوانی است، نیز اندر میان باشد تا حقّ نعمت گذارده آید و کار از سامان نیافتد.» چند غلط املايي

(پایان ۸۵)

و رسم الخطي وجود دارد؟

- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

تست‌های جامع واژگان



الگوی اول: واژه یا معنی به ترتیب صورت سؤال

معنی واژه‌های «مخاطره، عصیان، ثقت، خاره» به ترتیب در کدام گزینه درست است؟

- (۱) به خاطر آوردن، گناه، اعتبار، سنگ خارا
(۲) خطر، نافرمانی، خاطر جمع، سنگ
(۳) به یاد آوردن، سرکشی، اطمینان، سنگ خارا
(۴) خطر، فراموشی، اعتماد، سنگ سخت

«معروف، پرچم، فریاد، مهد» به ترتیب معانی کدام واژه‌هاست؟

- (۱) معترف، بیرق، غریو، کجاوه
(۲) خنیده، درفش، غو، محمل
(۳) معترف، رأیت، نفیر، کجاوه
(۴) خنیده، درای، هزاهز، محمل

معنی واژه‌های «ویله کردن، هیئت، ستوه، ترگ» به ترتیب کدام است؟

- (۱) ناله کردن، انجمن، رنجور، کلاه‌خود
(۲) نعره زدن، شکوه، درمانده، کلاه‌خود
(۳) تکیه دادن، انجمن، رنجور، تسمه
(۴) تکیه دادن، شکوه، درمانده، تسمه

معنی واژه‌های «مأئده، بردمیدن، طاس، دستار» به ترتیب کدام است؟

- (۱) نعمت، درخشیدن، کاسهٔ مسی، عمامه
(۲) سفره، درخشیدن، سر بی‌مو، عمامه
(۳) بخشش، خروشیدن، سر بی‌مو، سربند
(۴) طعام، برخاستن، کاسهٔ مسی، سربند

«اندرز دادن، ترس، واجب گردانیدن، همیاری» به ترتیب معانی کدام واژه‌هاست؟

- (۱) مصاحبت، سهم، مواجب، مساعدت
(۲) مناصحت، رعب، مواجب، مظاهر
(۳) مصاحبت، هول، فرض، معونت
(۴) مناصحت، سهم، فرض، مساعدت

معنی واژه‌های «عداوت، یله دادن، بهیمه، نسیان» به ترتیب کدام است؟

- (۱) بدگویی، رهانیدن، چارپا، ناسپاسی
(۲) دشمنی، رهانیدن، حیوان، فراموشی
(۳) دشمنی، تکیه دادن، چارپا، فراموشی
(۴) بدگویی، تکیه دادن، حیوان، ناسپاسی

معنی واژه‌های «پس‌افکند، استیصال، موبد، زوال» به ترتیب کدام است؟

- (۱) میراث، درماندگی، روحانی زرتشتی، نابودی
(۲) دورمانده، به هم رسیدن، مشاور، نابودی
(۳) پس‌افکنده، ناتوانی، مشاور، مجروح شدن
(۴) میراث، به هم رسیدن، روحانی زرتشتی، مجروح شدن

معنی واژه‌های «أسوه، گسیل کردن، کاید، نموده» به ترتیب کدام است؟

- (۱) الگو، پهن کردن، حیل‌گر، ارائه کرده
(۲) نمونهٔ پیروی، روانه کردن، حمله‌ور، نشان داده
(۳) پیشوا، فرستادن، حیل‌گر، آشکار کرده
(۴) رئیس، روانه کردن، دشمن‌نما، بیان کرده

معنی واژه‌های «ضایح، مکاری، سو، حشر» به ترتیب کدام است؟

- (۱) تلف، چاروادار، دید، قیامت
(۲) نابود، حیل‌گر، توان بینایی، قیام
(۳) تباه، چاروادار، بدبینی، رستاخیز
(۴) مهلک، حیل‌گر، نور، رستاخیز

معنی واژه‌های «مطلق، منت، شبه، رحیل» به ترتیب کدام است؟

- (۱) ساده، سپاس، سایه، سفر کردن
(۲) آزاد، نیکویی، همسان، کوچ کردن
(۳) رها شده، شکر، مثل، وفات کرده
(۴) طبیعی، احسان، مانند، سفر کرده

«گناه، سریع، چانه، غم» به ترتیب معانی کدام واژه‌هاست؟

- (۱) وبال، خیرخیر، زنخدان، تیمار
(۲) وزر، سَبک، جَبب، گُربت
(۳) تقصیر، چابک، زنخدان، احزان
(۴) عصیان، نوند، جبین، گُربت

۱۱۱۹ در کدام گزینه، همه واژه‌های داخل کمانک، با یکدیگر «متضاد» هستند؟

- (۱) (صعب و سهل)، (ادبار و اقبال)، (وقاحت و سفاهت)
- (۲) (سترج و خُرد)، (افراط و تفریط)، (خایب و امیدوار)
- (۳) (غربت و کربت)، (نسیان و تداعی)، (استغنا و احتیاج)
- (۴) (زوال و بقا)، (صدر و کران)، (بزم و رزم)

۱۱۲۰ در همهٔ گزینه‌ها، به‌جز گزینهٔ «رابطهٔ معنایی» نشان داده شده در مقابل هر دو دسته درست است.^۱

- (۱) (کلون و قفل)، (عندلیب و پرنده) ← تضمّن
- (۲) (داروغه و والی)، (خمّار و مدام) ← تناسب
- (۳) (دستور و وزیر)، (کَلّه و سُم) ← مترادف
- (۴) (شاب و معمر)، (خنیده و گمنام) ← تضاد

۱۱۲۱ کدام گروه از واژه‌های زیر، «هم‌خانواده» نیستند؟

- (۱) طمانینه، اطمینان، مطمئن
- (۲) روا، راوی، روایت
- (۳) قراء، قرائت، مقری
- (۴) ثقت، وثیقه، میثاق

۱۱۲۲ مترادف واژه‌های «کوشش، زمین پست، میان دو کتف، طرح اوّلیه» به ترتیب، کدام است؟ (عمومی، ۹۹)

- (۱) اراده، باره، وقب، تقریظ
- (۲) مناعت، بیغوله، غاشیه، اسلیمی
- (۳) همت، خور، غارب، بیرنگ
- (۴) خواست، معرکه، کَلّه، گرته‌برداری

الگوی هشتم: واژه در بیت یا عبارت

۱۱۲۳ معنی واژهٔ «فرض» در کدام بیت، متفاوت است؟

- (۱) سرو سهی که هست شب و روز در قیام
- (۲) طلب کردن علم از آن است فرض
- (۳) جستم از خواب در اندیشه که تعبیرش چیست
- (۴) فرض بُود بر همه شکر و سپاس

۱۱۲۴ معنی واژهٔ «دستور» در کدام بیت، متفاوت است؟

- (۱) می‌شود بازیچهٔ باد صبا خاکسترش
- (۲) چنین گفت خسرو به دستور خویش
- (۳) دستور نیست جان را تا گوید این بیان را
- (۴) مرا نه در خور احوال عادتی است جمیل

۱۱۲۵ معنی واژهٔ «حریف» در کدام بیت، متفاوت است؟

- (۱) اگر رفیق شفیقی، درست پیمان باش
- (۲) حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی
- (۳) عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام
- (۴) رقیب، عزّت خود گو میر که بر در عشق

۱. با توجه به چیدمان سؤالات کنکور، به مبحث «روابط معنایی» در کتاب دستور، بیشتر پرداخته شده است.

تست‌های جامع املا

الگوی اول: املا با توجه به معنی

- ۱۱۳۹ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «گرفتاری، سرافرازی، بهره‌ور، التماس کردن» کدام است؟
 (۱) محظور، مباهات، محظوظ، تضرع
 (۲) محضور، مباحات، محظوظ، تضرع
 (۳) محظور، مباحات، محضوض، تذرع
 (۴) محضور، مباهات، محضوض، تذرع
- ۱۱۴۰ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «نافرمانی، درشت، کمین، پشتیبانی» کدام است؟
 (۱) عسیان، یغور، غلا، مظاهرت
 (۲) عصیان، یقور، قلا، مضاهرت
 (۳) عسیان، یقور، غلا، مضاهرت
 (۴) عصیان، یغور، قلا، مضاهرت
- ۱۱۴۱ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «آبادانی، یاری، سرزنش، واجب گرداندیدن» کدام است؟
 (۱) امارت، معونت، وقیث، فرض
 (۲) امارت، مؤونت، وقیثت، فرز
 (۳) عمارت، معونت، وقیعت، فرض
 (۴) عمارت، مؤونت، وقیعت، فرز
- ۱۱۴۲ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «التیام‌بخش، شادباش، ارتجاعاً، مهد» کدام است؟
 (۱) مرهم، تهنیت، بالبداهه، محمل
 (۲) مرحم، تحنیت، بالبداهه، مهمل
 (۳) مرحم، تهنیت، بالبداهه، مهمل
 (۴) مرحم، تحنیت، بالبداهه، محمل
- ۱۱۴۳ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «صدای بلند، بار سنگین، فریاد، چانه» کدام است؟
 (۱) سفیر، وزر، قو، زنخدان
 (۲) صفیر، وذر، قو، ذنخدان
 (۳) سفیر، وزر، غو، زنخدان
 (۴) صفیر، وذر، غو، ذنخدان
- ۱۱۴۴ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «روشنایی، پوشیده، روشنایی، نابود» کدام است؟
 (۱) ضیا، مستور، سنا، زایل
 (۲) ضیا، مسطور، سنا، ذایل
 (۳) ضیاع، مستور، ثنا، زایل
 (۴) ضیاع، مسطور، ثنا، ذایل
- ۱۱۴۵ ❖ املاي درست واژگان در معنای «گل، زمان بی‌آغاز، خشنود ساختن، بخش» کدام است؟
 (۱) تین، ازل، اقناء، حوزه
 (۲) طین، ازل، اقناع، حوزه
 (۳) تین، عزل، اقناء، حوضه
 (۴) طین، عزل، اقناع، حوضه
- ۱۱۴۶ ❖ املاي صحیح کلمات به معنای «خوار، خوگرفته، پیوست‌ها، هنگام» کدام است؟
 (۱) مخزول، مألوف، تألیقات، اوان
 (۲) مخذول، مألوف، تعلیقات، اوان
 (۳) مخزول، معلوف، تعلیقات، عوان
 (۴) مخذول، معلوف، تألیقات، عوان
- ۱۱۴۷ ❖ املاي درست واژه‌ها به معنای «فرود، بی‌شرمی، ریشخند، رشک بردن» کدام است؟
 (۱) حضیض، وقاهت، سخره، غبطه
 (۲) حضیض، وقاحت، سخره، غبطه
 (۳) حضیض، وقاهت، صخره، قبطه
 (۴) حضیض، وقاحت، صخره، قبطه
- ۱۱۴۸ ❖ املاي صحیح کلمه‌ها به معنای «جویدن، خواری، ریشخند، تندی» کدام است؟
 (۱) مضغ، مذلت، سخره، سورت
 (۲) مضغ، مزلت، سخره، سورت
 (۳) مضغ، مزلت، صخره، صورت
 (۴) مضق، مذلت، صخره، صورت
- ۱۱۴۹ ❖ با توجه به معنی، در کدام گزینه، غلط املایی یافت می‌شود؟
 (۱) (مغلوب: شکست خورده)، (صواب: درست)
 (۲) (صور: شیپور)، (غزا: جنگ)
 (۳) (زلت: خطا)، (گزاردن: ادا کردن)
 (۴) (نفر: دلپذیر)، (سقط: اعتماد)

الگوی پنجم: املا در بیت

۱۳۴۹ در کدام بیت، «غلطِ املائی» یافت می‌شود؟

- ۱) فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
- ۲) نگه دارد از جهل و عصیان و نسیان
- ۳) ز تو درد ما زمانی شود آرمیده خاطر
- ۴) عمارت دل ویران، ثواب‌ها دارد

۱۳۵۰ در کدام بیت، «غلطِ املائی» دیده می‌شود؟

- ۱) هر کسی می‌گفت کاین خذلان چه بود
- ۲) باز مستوران جان و دل پدیدار آمدند
- ۳) تا تبایع نیست مألوف، انجمن ویرانه است
- ۴) شاه با خود آمد استغفار کرد

۱۳۵۱ در کدام بیت، «غلطِ املائی» وجود دارد؟

- ۱) بکش جام جلالی را، فدا کن نفس و مالی را
- ۲) بهل آن پوست مغز بین، صنم خوب نقض بین
- ۳) نور تویی، صور تویی، دولت منصور تویی
- ۴) ای طبع تو به کشف دقایق شده ضمین

۱۳۵۲ در کدام بیت، «غلطِ املائی» مشهود است؟

- ۱) سؤال کردم از خار کاین سلاح تو چیست
- ۲) هر که صفا شودش قالب از شیرینی
- ۳) بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
- ۴) ای خوان لطف انداخته و با لثیمان ساخته

۱۳۵۳ کدام بیت، فاقد «غلطِ املائی» است؟

- ۱) فیض است و درگه تو از این در کجا رود
- ۲) چو ماه غیب نمایی ز پرده‌های نهانی
- ۳) رایت شاهان را صورت شیر است و پلنگ
- ۴) گر از بهشت نگارم عنان بگرداند

۱۳۵۴ کدام بیت، فاقد «غلطِ املائی» است؟

- ۱) جهان به دست تو دادند، صواب کنی
- ۲) آن رکوع با تأنی و آن ثنای نرم نرم
- ۳) عادتی دارد بی‌عیب‌تر از صورت هور
- ۴) یکسر همه ناقص است و هذیان

و آنچه گویند روا نیست، نگوییم رواست
بر آن سان که رنگین گل و یاسمین را
که ز داغ دل چو مرهم، المی کشیده باشی
پیاله‌ای به من خانمان خراب دهید

کان چنان پیری چنین غدار شد
باز مهجوران آب و گل تماشایی شدند
ناقص افتد خوشه چون بی‌ربط بالدانه‌ها
یاد جرم و زلت و اصرار کرد

مشو سخره حلالی را، مخوان باده، حرامی را
هله بردار ابر را ز رخ ماه تو به تو
مرغ گه طور تویی خسته به منقار مرا
وی کف تو به رزق خلاق شده کفیل

جواب داد که گلزار، صد عدو دارد
تلخ گردد دهنش، گاه شکر خاییدن
هلال عید به دور قدح اشعارت کرد
طوطی و کبک و فاخته گفته تو را خطبه ثنا

الحاح بر در تو خدایا قریب نیست
چو در غزا بتازی، ز بهر گرد برآری
بر سر رایت او سورت فتح و ظفر است
به روز حشر، من و دوزخ و عذاب علیم

خطا ز سر بنهی، روی در ثواب کنی
هم مراتب در معانی، در سُورها مجتبا
صورتی دارد پاکیزه‌تر از دُرّ ثمین
یک جا همه مهممل است و باطل

دسته‌بندی‌های واژگانی و املایی

واژه‌های چندمعنایی

همسری	۱- برابری ۲- زناشویی	در بن این پرده نیلوفری زن که با حسن خداداد نیاموخت هنر	کیست کند با چو منی همسری؟ لایق همسری مردم هشیار نشد
راست	۱- درست (عیناً) ۲- حقیقت (مقابل دروغ) ۳- راست (مقابل چپ) ۴- مستقیم (مقابل کج)	راست به مانند یکی زلزله گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست نخلی که قد افراشت به پستی نگراید	داده تنش بر تن ساحل یله هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت مابه‌فلک می‌رویم عزم تماشا که راست؟ شاخی که خم آورد، دگر راست نگردد
درست	۱- همانند و عیناً ۲- صحیح (مقابل نادرست) ۳- حقیقت (مقابل دروغ) ۴- سالم و بدون شکستگی ۵- سالم و تندرست (مقابل بیمار)	دو چشم آهو دو نرگس شکفته بیار دبیرانش را گفت نامه نخست هر آن کس که با تو نگوید درست سفال را به تپانچه زدن به بانگ آرند جوابش داد رامین دل‌آزار	درست و راست بدان چشمان تو ماند سراسر بخوانند بر من درست چنان دان که او دشمن جان توست به بانگ گردد پیداشکستگی ز درست که نشناسد درست، آزار بیمار
فضل	۱- دانش و معرفت ۲- لطف و بخشش	نه هر کس سزاوار باشد به صدر هر لحظه ز فیض و فضل آن نور	کرامت به فضل است و رتبت به قدر بزمی و بساط دیگر آراست
داد	۱- بخشش، حق (اسم) ۲- فریاد (اسم) ۳- بخشید، داد (فعل)	همی بر خروشید و فریاد خواند ز شوق مسکن و داد غربی بوسه‌های رحمتش بر فرق داد	جهان را سراسر سوی داد خواند به سینه آتشی دارم خدایا دست مهر از لطف بر دوش نهاد
نهاد	۱- ذات و سرشت (اسم) ۲- قرار داد، گذاشت (فعل)	نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک‌نهاد کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود	بهر آن است که با مردم بد نشینی بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
افسرده	۱- منجمد و سرد ۲- پژمرده ۳- غمگین	مپندار این شعله افسرده گردد ز باغ خاطر من خواه تازه نخل سخن تا نگردد دل تو افسرده	که بعد از من افروزد از مدفن من ز خشک بیدهر افسرده‌ای چه آری یاد چهره مردم فسرده ببین
آخته	۱- بیرون کشیده، کشیده ۲- برافراشته، بلند کرده ۳- پهن کرده و گسترده ۴- به هم پیوسته و متمایل	یکی آخته تیغ زرین زیر ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای کاه داری آخته بر روی آب صاحب باغ چون شناخته شد	یکی بر سر آورده سیمین سپر دشمن از دوست ندانسته و نشناخته‌ای زهر داری ساخته زیر قند هر دو را دل به مهر آخته شد
طاق	۱- سقف خمیده و محدب ۲- ایوان، کاخ ۳- فرد، یکتا، بی‌همتا (مقابل جفت)	چون ابروی مشتاقان با طاق و رواق است نهاد به طاق اندرون تخت زر طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف	چون روی پری رویان بارنگ و نگار است نشاند به هر پایه‌ای در گهر بر نَمَط عشق اگر پای نهی، طاق نه

← واژگان مترادف

مدهوش = خیره = سرگشته	مِخنه = عقد (گردن‌بند)
درای = پُتک (زنگ کاروان)	پِدرام = آراسته (نیکو)
درایت = بینش (آگاهی)	صباحَت = وجاهت (زیبایی)
دَها = درایت (زیرکی، هوشمندی)	مَحیل = کجاوه (مهد)
مسلخ = رخت‌کن حمام	مُهمَل = کلام بیهوده (مُهمَلی: اِهمال، سستی و کاهلی)
تقریظ = ستایش‌نامه بر کتاب	رایت = بیرق = درفش = پرچم
مولع = حریص (شیفته)	طوع = اطاعت (فرمان برداری)
طمأنینه = وقار (آرامش)	یُغور = سَتر (دُرشت)
کید = دغل (حیله)	همگن = همنوع (شریک)
کاید = دغل‌باز (حیله‌گر)	خُلد = جَنّت = رضوان = فردوس (بهشت)
خُجِب = حیا (شرم)	عشرت = کامرانی (خوش‌گذرانی)
جاه = مقام (مرتبه)	وبال = گناه (سختی و عذاب)
درع = زره (لباس رزم)	وزر = بار گناه (بار سنگین)
افسر = دیهیم (تاج)	رُقع = رُقعَت = نامه کوچک
دوده = دودمان (طایفه)	رأفت = شفقت (مهربانی و دلسوزی)
مسرور = مشعوف (شادمان)	آوان = موسم (هنگام، زمان)
خوان = مائده (بساط و سفره)	توقيع = امضا (امضای فرمان)
دستوری = رخصت = اِذن (اجازه)	محضر = استشهدادنامه = دادگاه (دفترخانه)
ژنده = مهیب (بزرگ)	اهتزاز = برافراختن (برافراشتن)
هَژیر = هُجیر (هوشیار، چابک، نیکو)	خُدو = بُزاق (آب دهان / تُقو)
هَژیر = غضنفر (شیر)	خدیو = پادشاه (خداوند)
حضرت = آستانه (درگاه)	پایمردی = شفاعت (خواهشگری)
رشحه = قطره (جرعه)	کیمیا = اکسیر (ماده ارزش‌دهنده و احیاگر)
إنعام = سخا (بخشش)	خایب = مأیوس (ناامید)
غزا = پیکار (جنگ)	معونت = مدد (یاری و کمک)
سرسام = هذیان	صواب = صلاح = مصلحت (درست)
تگ = دویدن (دو)	ثواب = اجر و پاداش (مقابل عقاب)
معرکه = آوردگاه = کارزار (میدان جنگ)	
ملازمان = ندیمان (همراهان)	
	إلحاح = اِصرار (درخواست)
	إهمال = کاهلی = سستی
	إرتجالاً = فالبداهه (بدون اندیشه قبلی)
	حمیت = غیرت (مردانگی)
	جَزَس = درای (زنگ)
	دَلَاک = قَیم (کیسه‌کش حَمام)
	عامل = حاکم (فرمانروا)
	شراع = خیمه (سایه بان)
	ابلیس = اهریمن (شیطان)
	تلبیس = دروغ (نیرنگ سازی)
	یله = مطلق (رها، آزاد)
	ویله = هُزّا (آواز بلند)
	سُترگ = عظیم (بزرگ)
	لثیمی = زیونی (فرومایگی)
	نَمَط = طریقه (روش، نوع)
	حاذق = ماهر (چیره دست)
	آشابه = همانندان (جمع شبه)
	آشباح = سایه‌ها (جمع شیخ)
	ترگ = کلاه خود (کلاه جنگی)
	ارگ = قلعه (دژ)
	مجرد = صرف (محض)
	یکایک = سبک (ناگهان)
	دُژم = ژیان (خشمگین)
	خذلان = زیونی (درماندگی)
	مذلت = زیونی (خواری)
	نژند = زیون (خوار)
	نَوَند = بادپا (اسب تیزرو)
	وقاحت = بی‌شرمی (بی‌حیایی)
	سفاهت = بی‌عقلی (بی‌خردی)

واژه‌های متضاد

شاب (جوان) ≠ شیخ (پیر)
 جاذبه (جذب‌کننده) ≠ دافعه (دفع‌کننده)
 مُفلیس (تهی دست) ≠ مستغنی (غنی)
 داد (عدل و بخشش) ≠ بیداد (بی‌عدالتی و ستم)
 صواب (درست) ≠ غلط (نادرست)
 ثواب (پاداش نیک) ≠ عقاب (عذاب)
 شفق (سرخ‌ی غروب) ≠ فلق (سپیدی طلوع)
 جَزَر (پایین رفتن آب دریا) ≠ مَد (بالا آمدن آب دریا)
 عَدَم (نیستی) ≠ وجود (هستی)
 صعب (سخت) ≠ سهل (آسان)
 سعد (خجسته، مبارک) ≠ نحس (شوم، نامبارک)
 جلی (آشکار) ≠ خفی (پنهان)
 کهتر (کوچک‌تر) ≠ مهتر (بزرگ‌تر)
 سترگ (کلان) ≠ خُرد (کوچک)
 عزّ (ارجمندی) ≠ ذُلّ (خواری)
 مخاصمت (دشمنی) ≠ مصاحبت (هم‌نشینی)
 ظن (گمان) ≠ یقین (بی‌شبهه)
 تریاق (پادزهر) ≠ زهر (مادهٔ سمّی)

افراط (زیاده روی در کاری) ≠ تفریط (کوتاهی در کاری)
 اقبال (نیکبختی) ≠ اِدبار (بدبختی)
 آزل (زمان بی‌آغاز) ≠ آبد (زمان بی‌پایان)
 فُرقت (جدایی و دوری) ≠ وُصلت (اتصال و پیوستگی)
 فراق (جدایی) ≠ وصال (پیوستگی)
 تحقیر (کوچک شمردن) ≠ تکریم (بزرگ داشتن)
 بر (خشکی) ≠ بحر (دریا)
 بُعد (دوری) ≠ قُرب (نزدیکی)
 غُرابت (شگفتی) ≠ قُرابت (خویشاوندی)
 غُربت (دوری از وطن) ≠ قُربت (نزدیکی)
 غریب (دور از وطن و بیگانه) ≠ قریب (نزدیک و آشنا)
 نوش (شهد) ≠ نبش (مجاز از زهر)
 وفا (وفاداری) ≠ جفا (ستمکاری)
 حُبّ (ناپاکی) ≠ طهارت (پاکی)
 ییلاق (سردسیر) ≠ قشلاق (گرمسیر)
 تشرّع (ظاهرینی در دین) ≠ عرفان (طریقت)
 شریعت ≠ طریقت
 مشعوف (مسرور) ≠ مغموم (غمگین)
 مطلق (آزاد) ≠ مقید (اسیر)
 تَخَلّص (رهايي) ≠ اَسارت (زندانی بودن)
 مذلت (خواری) ≠ عزّت (بزرگی)
 عام (همگانی) ≠ خاص (خصوصی)

مُفَوّج = کج

سرحد = مرز = کرانه
 عتاب = ملامت = سرزنش = تندی
 مُعَمَّر = سالخورده = پیر و کهنسال
 اُبّهت = عظمت = بزرگی = شکوه
 وادی = سرزمین (بیابان)
 ناورد = نبرد = جنگ
 آزرگار = تمام و کامل = زمانی دراز
 بذله = شوخی = لطیفه
 شخیص = بزرگ = ارجمند
 هویدا = فاحش = آشکار (روشن و واضح)
 غایی = نهایی
 کتابت = تحریر = نوشتن = خوشنویسی
 جبین = پیشانی
 وخامت = بدفرجامی
 زخم = ضربه
 نَعَب = رنج = سختی
 استیصال = ناچاری = درماندگی
 جبهه = پیشانی
 محظور = قدغن (ممنوع)
 محظوظ = بهره‌ور
 معهود = معمول
 صحیفه = کتاب (نامه)
 کفایت = کافی = بسنده
 روایی = ارزش = اعتبار
 دستاورد = نتیجه = پیامد
 مباحثات = افتخار = سرافرازی

واژه‌های جمع و مفرد

جمع	مفرد	معنی	جمع	مفرد	معنی
اشباح	شبح	کالبدها، سایه‌ها	اُسرا	اسیر	گرفتاران، دستگیرشدگان
آفاق	أفق	کران‌ها، کرانه‌های آسمان	عجایب	عجیب	چیزهای شگفت‌انگیز
آشابه	شَبَه	ماندها، همانندان	نُکت	نکته	نکته‌ها، مفاهیم لطیف و دقیق
جُنود	جُند	لشکریان، سپاهیان	مِفَتاح	مِفَتاح	کلیدها
معاصی	معصیت	گناهان	جَنان	جَنَن	بهشت‌ها، فردوس‌ها
افلاک	فلک	آسمان‌ها	عِبَاد	عَبَد	بندگان
ضیاع	ضیعه (ضیعت)	زمین‌های زراعتی	عَبَاد	عابد	عابدان، عبادت‌کنندگان
اجانب	اجنبی	بیگانگان	مُقَرِّبان	مُقَرِّی	قرآن‌خوانان
بهایم	بهیمه	چهارپایان	طَلَّاب	طالب	خواهندگان، محصلان حوزه‌علمیه
أبدال	يَذَل، بَدَل، بدیل	مردان کامل، مردان حق	طَلَبه	طالب	خواهندگان، محصلان حوزه علمیه («طلبه»؛ در فارسی در معنی مفرد به کار می‌رود)
اساطیر	اسطوره	افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان قدیم	عاکفان	عاکف	کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند
اصناف	صنف	گونه‌ها، انواع، گروه‌ها	کاینات	کاینه	همه موجودات جهان
اطبّا	طبيب	پزشکان، حکیمان	وَعَاظ	واعظ	پنددهندگان، سخنوران اندرگو
بنات	بنت	دختران	اجانب	اجنبی	بیگانگان
مواجب	موجب	وظایف و اعمالی که انجام آنها بر شخص واجب است.	احزان	حُزن	غم‌ها، اندوه‌ها
نفایس	نفیسه	چیزهای نفیس و گران‌بها	مکاید	مکیده / مکینت	کیدها، مکرها، حيله‌ها
خزاین	خزینَه (خزانَه)	گنجینه‌ها	اکناف	کَنَف	اطراف، کناره‌ها
خصال	خصلت	خوی‌ها، خواه نیک، خواه بد	مقالات	مقالت	گفتارها، سخنان
خُطوات	خطوه	گام‌ها، قدم‌ها	حَضار	حاضر	حاضران
جَلال	جَلال	زنگوله‌ها، زنگ‌ها	سجایا	سجّیه	خوها، عادت‌ها
ستوران	ستور	حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر	لطایف	لطیفه	چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر
ادعیّه	دعا	دعاها	قوا	قوّه	نیروها
انهار	نهر	جوی‌ها	نفوس	نفس	انسان‌ها، موجودات زنده
اشجار	شَجَر	درختان	ریاحین	ریحان	گل‌های خوشبو
آزمه	زمان	زمان‌ها، دوره‌ها	مِخَن	محنت	رنج‌ها، زحمت‌ها
مناسک	مَنسک یا مَنسِک	جاهای عبادت حاجیان (مجازاً مراسم)	عمله	عامل	(کارگران؛ در فارسی امروز به صورت مفرد به معنی «یک تن»)
صُخف	صحیفه	کتاب‌ها، نامه‌ها	صلوات	صلات	نمازها، درودها
سست‌عنصر	سست‌عنصر	بی‌اراده‌ها، بی‌غیرت‌ها			

← واژه‌های غلط‌الحد و فریبنده

نَوَند: اسب، اسب تندرو

نَزَند: خوار و زیون، اندوهگین

زُنده: بزرگ، مهیب

دُرم: خشمگین، افسرده

زُیان: خشمگین، درنده

هَزَتر: شیر

هَزَیر: هوشیار، چابک

هَجَیر: پسندیده، نیکو، چابک

خدیو: پادشاه، فرمانروا، خدا

خدو: بُزاق، آب دهان (تُقو)

درایت: آگاهی، تدبیر

رایت: پرچم، بیرق، درفش

هَت: بلندنظری، خواست، عزم، کوشش

حمیت: غیرت، دلاوری، مردانگی

عَقِد: گردن بند، طوق، مخنقه

عَقَد: بستن

عُقده: گره

رَقعت (رَقعه): نامه

وَقِيعت: سرزنش، بدگویی، عیب‌جویی

مَقام: مرتبه، جاه، منزلت

مُقَام: محلّ اقامت، اقامت شده

تعلیم: یاد دادن

تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند.

مَلک: فرشته

مَلِک: پادشاه، صاحب مُلک

مُنک: پادشاهی، بزرگی، عظمت

مُنک: آن‌چه در تصرف شخص باشد، زمین متعلّق به شخص

خیره: سرگشته (متحیر)

خیرخیر: سریع

حدّت: تندى، تیزی، خشم

شدّت: سختی، صلابت، تنگی

مَسَرّت: شادی، خوشی

مَسرور: شادمان، خشنود

سرور: شادمانی، خشنودی

سَرور: پیشوا، رئیس، مهر

رأفت: مهربانی، شفقت

رفعت: بلندی، والاى

خایب: ناامید، بی بهره

نایب: جانشین، نماینده

خان: رئیس، سرور، خانه

خوان: سفره، مائده

روضه: باغ، گلزار، (خواندن مطالب

و نوحه‌سرایی در ذکر مصائب

(مصیبت‌های) اهل بیت

رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که

نگهبان بهشت است.

درفش: پرچم، بیرق، رایت

درفشان: درخشان، تابان، پرفروغ

آشباح: (جمع شبّح)، کالبدها،

سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور

دیده می شود.

آشابه: (جمع شبّه)، مانند‌ها، همانندان

شفقت: مهربانی، دلسوزی

مشقّت: رنج و سختی، زحمت

مشیت: اراده و خواست خداوند

معیشت: زندگانی، اسباب زندگی

حُجَب: حیا، شرم

عُجب: تکبر، خودبینی

سیادت: سروری، بزرگی

صباح: زیبایی، جمال

مُمد: مددکننده، یاری‌دهنده

ممتد: امتداد یافته، کشیده شده

برافروختن: برافراشتن، بلند کردن

برافروختن: روشن کردن، شعله‌ور کردن

عِنان: افسار، دهانه

عقاب: سرزنش، خشم

مُنکر: زشت، ناپسند

مُنکر: انکارکننده، ردکننده، مخالف

إمام: پیشوا، راهنما

آمام: جلو

نقص: عیب، کاستی، کمی

نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان

نغز: خوب، خوش، دلکش

تمکّن: توانگری، ثروت

متمکّن: توانگر، ثروتمند

مَحْمُول: کجاوه که برشتر بندند، مهد

مُهْمَل: بیهوده، کلام بیهوده

مُهْمَلی: اهمال، شُستی

إهمال: کاهلی، شُستی

إمهال: مهلت دادن، به تأخیر انداختن

إلحاح: اصرار، درخواست کردن

إفراط: زیاده روی، از حد گذشتن

تقریظ: کم‌روی، کوتاهی کردن در کاری،

(متضادّ افراط)

چاشنی: مزه، طعم

چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک

ظهر

شبیگیر: سحرگاه، پیش از صبح

شبیگرد: شب‌رو

هیئت: گروه، انجمن، شکل، ظاهر،

دسته، (دسته‌ای از مردم)

هییت: ترس، بیم، هول، شکوه،

عظمت

واژه‌های فُعال

رکاب ← ترکیب
حجاب ← حجب
سلاح ← سلیح
مزاح ← مزیح
اسلامی ← اسلیمی
هَلام ← هَلیم
مِهماز ← مهمیز

واژگان موضوعی

واژه‌های اندوهناک

اندوه: غم، غصه
اندوهگسار: غم‌گسار، غم‌خوار
خُزن: اندوه، غم
حزین: غم‌انگیز
محزون: اندوهگین، غمگین
ماتم: غم، مصیبت، سوگ
عزا: صبر و شکیبایی در مصیبت، سوگواری
سوگ: غم، اندوه، مصیبت
تأثر: غمگین و اندوهگین شدن (اثرپذیرفتن)
متأثر: غمگین، اندوهگین، متالم
آلم: درد و رنج، دردمند شدن، رنجیدگی
متالم: اندوهناک، دردمند، رنجیده
الیم: دردناک، رنج آور
تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه
گُربت: غم، اندوه
افسرده (فسرده): غمگین، پژمرده، بیخ‌بسته، منجمد، بی‌بهره از معنویت، بی‌ذوق و حال

واژه‌های غوغا اُضْرینا

آفغان (= قُغان): فریاد، زاری، ناله
بانگ: آواز بلند، فریاد

دمان: خروشنده، غَزنده، مهیب، هولناک
صفیر: بانگ و فریاد
غُلغُلَه: شور و غوغا
غَرَش: صدای مهیب، فریاد هولناک
غریو: فریاد، صدای غَرَش
غو: بانگ و فریاد، خروش، غریو
غوغا: فغان، جار و جنجال زیاد، هیاهو، فریاد
نعره: فریاد، بانگ بلند
نفیر: فریاد و زاری با صدای بلند
داد: فریاد (بخشش)

ویله: صدا، آواز، ناله، فریاد
هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی
جمعیت مردم
شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآزند.
ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
نغمه: نوا، ترانه، سرود
شیهه: صدا و آواز اسب
هلهله: هیاهو و سرو صدا، جشن و شادمانی

همهمه: صداهای درهم و برهم
جماعت، سخن نرم و آواز خفیفی که فهمیده نشود.

هیاهو: داد و فریاد، جار و جنجال
عریده: فریاد پرخاش‌جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو

واژه‌های حیرت‌انگیزا

إعجاب: به شگفت آوردن، شگفتی
تعجب: به شگفت آمدن، شگفتی، حیرت
متعجب: حیرت زده، شگفت زده، حیران

سرگشته: حیران، سرگردان، آواره
تَحیر: سرگشته شدن، حیران گشتن، حیرت و سرگشتگی، سرگردانی
مَتَحیر: حیرت زده، سرگشته، حیران، سرگردان
مات: سرگشته، سرگردان، حیران
مبہوت: سرگشته، حیرت زده
دِهَشَت: سرگشتگی، حیرت
خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج
پرویز: خیره شده، خیره خیره

واژه‌های هراس‌آمیزا

خوف: ترس
مخوف: ترسناک
سهم: ترس
سهمگین: ترسناک
نهب: هراس
مهیب: هراسناک
وحشت: ترس
موحش: ترسناک
رُعب: ترس
رُعب‌انگیز: ترسناک
رُعب‌آور: ترس آور
هول: ترس
هولناک: ترسناک
دهشت: ترس
دهشتناک: ترسناک
باک: ترس
بی‌باک: نترس
بیم: ترس
بیمناک: ترسناک

واو معدوله (ناخوانا)

به شکل املائی واژه‌هایی که با «واو معدوله (ناخوانا)» یا بدون آن نوشته می‌شوند، نیز توجه کنید؛ زیرا کاربرد نادرست آنها غلط املائی محسوب می‌شود:

خویش (خود، خویشاوند) / خویش (گاواهن)
خورد (بن و فعل ماضی از «خوردن») / خُرد (کوچک)
خوار (پست و فرومایه) / خار (تیغ گل و گیاه)

خواستن (طلب کردن) / خاستن (بلندشدن، برخاستن)
یا **خاوری** واژه «خاییدن (جویدن)» بدون واو معدوله و واژه «خوالیگر (آشپز)» با واو معدوله نوشته می‌شود.

واژه‌های هم‌آوا (اهمیت املائی)

۱ هم‌آوایی کامل

آجل: آینده، آخرت (هم‌خانواده آجل)
عاجل: اکنون، شتاب کننده (هم‌خانواده عجله)
آزار: اذیت، رنج
آذار: از ماه‌های رومی مطابق بهار
آرز: پدرابراهیم خلیل که بت پرست و بت‌تراش بود.
آذر: آتش، ماه سوم پاییز
آثا: لوازم خانه
آساس: پایه، بنیاد
آرض: زمین
عرض: پهنا
إذار: شلوار
عذار: چهره، رخسار
آسیر: گرفتار
عسیر: مشکل
اثیر: کره‌ی آتش
عصیر: عصاره، شیره
إلقا: آموختن
إلغا: لغو کردن
آلم: درد و رنج
عَلَم: درفش، پرچم

آلیم: دردناک (هم‌خانواده آلم)
علیم: دانا و آگاه (هم‌خانواده عيلم)
إمارت: فرمان‌روایی (هم‌خانواده امروامیر)
عمارت: ساختمان، آبادکردن (هم‌خانواده تعمیر و عمران)
آمل: آرزو
عَمَل: کار
إنتساب: نسبت دادن (هم‌خانواده نسب)
انتصاب: گماشتن، منصوب کردن (هم‌خانواده نصب)
آیار: از ماه‌های رومی مطابق با خرداد
عیار: محک، معیار سنجش
برائت: بی‌زاری
براعت: کمال فضل و ادب، برتری
بهر: بهره، برای
بحر: دریا
پرتقال: از مرکبات
پرتغال: از کشورهای اروپایی
تأدی: ادا کردن
تعذی: تجاوز کردن
تآلم: دردمندی
تعَلَم: آموختن (یاد گرفتن)

تأمل: اندیشیدن
تعَمَل: عمل کردن
تعویض: عوض کردن
تعویذ: دعای چشم‌زخم، بازویند
تهدید: ترساندن
تحدید: حد و مرز را مشخص کردن
ثَمَر: میوه
سَمَر: افسانه
ثَمین: گران بها
سمین: چاق و فربه
ثنا: ستایش، سپاس
سنا: روشنایی
ثواب: پاداش
صواب: درست، راست
جَزَر: پس‌رفت آب دریا (هم‌خانواده جزیره)
جذر: ریشه دوم عددی را گرفتن (هم‌خانواده مجذور)
هادی: هدایت کننده
حادی: حدی خوان، آواز خوان
حایل: مانع
هایل: ترسناک
حَذَر: دوری و پرهیز کردن
حَصَر: ماندن و سفر نکردن، (مقابل سفر)
حَزم: دوراندیشی
هضم: گوارش غذا

واژه‌های هم‌خانواده (ریشه‌دار)

شرافت ← شرف، شریف، اشراف، تشریف، مشرف، مشرف
توازن ← وزن، موزون، وزین، اوزان، موازنه، متوازن
مؤکد ← اُکد، تأکید
منزوی ← انزوا، زاویه
مجاهد ← جهد، جهاد، مجاهد، مجتهد
نقص ← ناقص، نقیصه، منقوص
نقض ← ناقض، تناقض، متناقض
اطبا ← طب، طبیب، مطب، طبابت
وعظ ← واعظ، موعظه، وعّاظ
مساعدت ← سعد، سعید، ساعد، سعادت، مسعود
طوع ← اطاعت، مطاوعت، مطیع
غذا ← تغذیه، مغذی، اغذیه
غزا ← غزو، غزوه، غزوات، غازی
قضا ← قضاوت، قاضی، قضائیه، قضات
غالب ← غلبه، مغلوب، تغلب
قالب ← قلب، تغلب، انقلاب، مقلوب، قوالب
شایق ← شوق، اشتیاق، تشویق، مشوّق
حلول ← محل
طهارت ← طاهر، طاهره، مطهر، مطهره
وزر ← وزیر (گناهکار)
مشوش ← تشویش
توفیق ← اتفاق، موافقت، توافق، متفق
استسقا ← ساقی، سقا، مستسقی
أنس ← انیس، مأنوس، مؤانست
سهل ← سهولت، تسهیل، اسهال، مُسهل

مهیّب ← هیبت، ابّهت، مهابت
لثیمی ← لثیم، لثامت (پستی)
لعین ← لعنت، ملعون (لعنت‌شده)
نقال ← نقل، منقول، ناقل، تنقل، انتقال
مألوف ← آلف، تألیف، مؤلف، ألفت
معاصی ← معصیت، عصیان، عاصی
مُسکِر ← سُکر، ساکر، تساکُر، سکران
فرط ← افراط، تفریط، مفرط
امتناع ← منع، مانع، ممنوع، ممانعت
استماع ← سمع، سماع، سامع، مسموع
فضل ← فاضل، فضیلت، فضایل، فضول، فضلا
اخلاص ← مخلص، خالص، خلوص
مضامین ← ضمن، مضمون، تضمّن، ضمانت، متضمّن
معونت ← عون، تعاون، اعانه، معاون، معاونت
اعظم ← عظیم، تعظیم، معظّم، مُعظّم، عظمت، عَظْمَا
مقریان ← قاری، قرائت، قرآن، قراء، دفین
دفین ← دفن، مدفون، مدفن، دَفینه
آبدال ← بَدَل، بدیل، تبدیل، مبدّل، تبادل، مبادله
اشباه ← شبه، شباهت، مشابه، تشبیه، مشبه، مشابهت، تشابه
مطوّقه ← طوق، طوقی
خبث ← خبیث، خباثت
مشعشع ← اشعه، تشعشع، شعاع، شعشعه

حرمت ← حرم، حریم، احترام، محترم، محرم، محارم، حرام
سلاح ← اسلحه، مسلّح، تسلیحات، سلّیح
صلاح ← صلح، مُصلح، اصلاح، مصلاحه
مقدار ← قدر، تقدیر، مقدّر، قدیر، مقدور، قادر
مستغنی ← غَنَى، غنا، استغنا، إغنا
خِذلان ← خذل، خذول، مخذول (خوارشده)
کرم ← کریم، کرامت، مکرم، تکریم، اکرام، مکارم، مکرمت
إمارت ← امر، امیر، مأمور، امور
عمارت ← عمران، تعمیر
إنعام ← نعمت، نِعَم، منعم، متنعم، تنعم
فَراغ ← فراغت، فارغ، استفراغ، تفریغ
فِراق ← فراق، فرق، فارق، مفارقت
طبع ← طبیعت، طبیعی، طبایع، مطبوع
بقا ← باقی، بقیه، بقایا، ابقا
عادل ← عدل، عدالت، اعتدال، معتدل، تعدیل
مستقر ← مقر، قرار، استقرار
مفاتیح ← فتح، فتوح، مفتاح، افتتاح، فاتح، مفتوح، فتّاح
متمکن ← تمکن، تمکین، ممکن، امکان
رشحه ← ترشّح، مرشّح، راشح
مبهوت ← بهت

قدم درکشیدن: عقب نشینی کردن
در نیستی گرفتن: خود را نادیده و ناچیز گرفتن
دیده سیه کردن: خشمگین شدن
از جای شدن (= از جا در رفتن): عصبانی شدن
زهره درشدن: ترسناک شدن
گندم نمای جو فروش بودن: دو رو و ریاکار بودن
داد از خویشتن دادن: انصاف داشتن
از حال و نهاد خویش گرفتن: دگرگون شدن
مثل شاخ شمشاد: شاداب و باطراوت
بیشمل کردن: سر جانور را بریدن، (کشتن و ذبح حلال و اسلامی)
جهان پیش کسی تیره شدن: کور و نابینا شدن
سپر انداختن: تسلیم شدن
نوش جان کردن: با میل خوردن
خشت زدن: کار بیهوده کردن
شش دانگ بودن: کامل بودن
دم بر نیارودن: سخن نگفتن
باب دندان بودن: مناسب حال بودن
بالا کشیدن: تصاحب کردن و خوردن
تنگ نظری: حسادت، حسود بودن
از ته چاه درآمدن صدا: ضعیف بودن صدا
کمیت لنگ بودن: ناتوان بودن
گرد برانگیختن: مبارزه و جنگ شدید کردن
دیده برهم زدن: سپری شدن زمان بسیار اندک
چشم به هم زدن: زمان خیلی اندک

جبهه: پیشانی
معوج: کج
هویدا: آشکار، روشن
آخته: بیرون کشیده، برکشیده
غرس: نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه
غارب: میان دو کتف
سندروس: صمغی زرد رنگ
بلوط: درختی تناور با برگ‌های شکاف دار و گل‌های دراز و آویخته و زرد رنگ
دهر: روزگار
عربده: فریاد
معرکه: میدان جنگ، جای نبرد
به محض: به مجرد، همین که
عینب: انگور
عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبوست.
طرار: دزد
دیر: زره
رقعه (رقعت): نامه
قنداق: دسته تفنگ
خانقاه: محل اجتماع درویشان

ترکیب‌های کنایی مهم

کردگار هفت افلاک: خداوند
نظر در کار کسی کردن: به کسی توجه و عنایت کردن
پرده برداشتن: آشکار کردن
تیزپا: سریع و شتابان
تاج سر بودن: مایه افتخار و بزرگی بودن
سربه گریبان بردن: خجالت کشیدن
گوش فلک کر کردن: بانگ بلند برداشتن

قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.
گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.
مباهات: افتخار، سرافرازی
نشسته: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی
یغما: غارت، تاراج
تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است.
مأوا: منزل، مسکن، پناهگاه
آزرم: شرم، حیا
آز: طمع، حرص
سبو: کوزه
سمن: یاسمن، نوعی درخت گل
هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام
انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.
شورت: تند و تیزی، حدت و شدت
ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود.
هریوه: هروی، (منسوب به هرات)
تَقَب: رنج و سختی
آزگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل
بحیوحه: میان، وسط
بدقواره: آن‌که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب
دیلان: آدم قد دراز

واژگان الفبایی

آ

آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست.

آخته: بیرون کشیده، برکشیده

آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن

آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته

آرمان: آرزو، عقیده

آزرم: شرم، حیا

آزگار: زمانی دراز، ویژگی آن چه بلند و طولانی به نظر می آید.

آستانه: آستان، آغاز

آسمان جل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان؛ جل: پوشش به معنای مطلق

آغوز: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از مواد مقوی است.

آماس: ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن

آورد: جنگ، نبرد، کارزار

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

آوند: آونگ، آویزان، آویخته

آیت: نشانه

ابدال: مردان کامل

ابدیت: جاودانگی، پایداری، بی کرانگی

ابروش: اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنگ (بهویژه سرخ و سفید) است. در این جا (درس چهاردهم پایه یازدهم) مطلق اسب منظور است.

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود. **اتراق:** توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن

اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن

اجانب: چ اجنبی، بیگانگان

اجنبی: بیگانه، خارجی

احداث شدن: ساخته شدن

اختلاف: رفت و آمد

ادبار: تیره بختی، بدبختی، سیه روزی؛ متضاد اقبال

ادیب: بافرهنگ، دانشمند، بسپاردان، آداب دان، ادب شناس، سخن دان، در متن درس (درس دوم پایه دوازدهم) به معنای معلم و مرتبی است.

اذن: اجازه، رخصت

ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

ارتفاع: محصول زمین های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت

ارغند: خشمگین و قهرآلود

ارک: قلعه، دژ

اژدها پیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

اساطیر: چ اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

استبعاد: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن:

بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری

استحقاق: سزاواری، شایستگی

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن

استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی

استشمام: بوییدن

استغنا: بی نیازی؛ در اصطلاح، بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا

استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن

استماع: شنیدن، گوش دادن

استیصال: ناچاری، درماندگی

أسرا: چ اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان

اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم

اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.

اسلمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح هایی مرکب از پیچ و خم های متعددی که شبیه عناصر طبیعت هستند.

اسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی



پاسخنامه تشریحی

۱۲ ۱ ۲ ۳ ۴ در این گزینه واژه مورد نظر به صورت «مَلِک» تلفظ می‌شود و به معنای «فرشته» است ولی در سایر گزینه‌ها دارای تلفظ «مَلِک» و به معنای «پادشاه» است.

۱۳ ۱ ۲ ۳ ۴ منظور از «بی‌نشان» در بیت صورت سؤال و گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) «خداوند» است؛ ولی در گزینه (۳) در معنی اصلی خود، یعنی «بی‌نشانه» به‌کار رفته است.

۱۴ ۱ ۲ ۳ ۴ در این گزینه، «کرامت» به تناسب «معجز» به معنای «کار خارق‌العاده‌ای است که از عارف حق‌بین سر می‌زند». ولی در سایر گزینه‌ها به معنای «بخشش و بزرگی» است.

۱۵ ۱ ۲ ۳ ۴ مفهوم هر دو ترکیب، «بی‌اختیار گشتن و از خود بی‌خود شدن» است.

۱۶ ۱ ۲ ۳ ۴ معنای دقیق‌تر واژه‌ها: صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / نسیم: خوش‌بو / وسیم: دارای نشان پیامبری / دُجی: تاریکی (در اصل، جمع «دُجیه»، به معنای «تاریکی‌ها» است). / حلیه: زیور، زینت به سوی خدا، توبه، پشیمانی / تتمّه: باقی‌مانده / فایق: برگزیده، برتر / مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند، مایه ناز و بزرگی، مایه سرافرازی

۱۸ ۱ ۲ ۳ ۴ نذیر (بیم‌دهنده) ← نظیر (مثل و مانند) / غربت (دوری از وطن) ← قربت (نزدیکی و تقرب) / صفوت (برگزیده) / منصوب (گماشته‌شده) ← منسوب (نسبت داده‌شده) / بهر (بهره و نصیب) ← بحر (دریا) / تذرع ← تذرّع (زاری کردن) / حلیه (زیور و زینت) / عنابت ← انابت (توبه) / مزید (زیادی)

۲۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۱) ثنا (ستایش) ← سنا (روشنی) ۲) بَت ← بط (مرغابی) ۳) متاع (کالا) ← مطاع (اطاعت شده، فرمانروا)

۲۱ ۱ ۲ ۳ ۴ ثنا (ستایش)، ثنا (ستایش)، ثواب (پاداش) / معنی بیت: مدح و ستایش آن انسان نامی و معروف در کتاب باقی می‌ماند و تو نیز هم ستایش می‌شوی و هم پاداش می‌گیری.

۱ ۱ ۲ ۳ ۴ معنای دقیق‌تر واژه‌ها: ثنا: ستایش، سپاس / مُمَدّ: مددکننده، یاری‌رساننده، یاری‌گر / قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن [توجّه! اقدام جمع قَدَم به معنای «قدم‌ها و گام‌ها» است.] / باسِق: بلند، بالیده

۲ ۱ ۲ ۳ ۴ «انابت» به معنی «ناتوانی» نادرست است.

۳ ۱ ۲ ۳ ۴ معنای دقیق واژه‌ها: کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن / نسیم: خوش‌بو / تضرّع: زاری کردن، التماس کردن / فاحش: آشکار، واضح / موسم: فصل، هنگام، زمان / شهد: عسل

۴ ۱ ۲ ۳ ۴ مَلِک: پادشاه، خداوند (مَلِک: فرشته) / مُطاع: فرمانروا، اطاعت‌شده، کسی که دیگری فرمان او می‌برد / صَفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / حلیه: زیور، زینت (حلیه: کید)

۵ ۱ ۲ ۳ ۴ وسیم: دارای نشان پیامبری / تتمّه: باقی‌مانده / کاینات: (جمع کاینه)، همه موجودات جهان / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد و یا از او پرستاری می‌کند.

۶ ۱ ۲ ۳ ۴ ب) زمردین: منسوب به زمرد، از جنس زمرد، مجازاً سبز رنگ د) عباد: (جمع عبد)، بندگان معنای دقیق‌تر واژه‌ها: عَزّ: ارجمندی،

گرامی شدن؛ (مقابل ذُل) / مفَرَح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز / انصاف: عدل، داد، داد دادن / مَنشی: دبیر، نویسنده / سایر واژه‌ها: جلال: بزرگی، شکوه / سرور: شادی، خوشحالی / دبیر: نویسنده / علی: بلندی / کاتب: نویسنده / جسیم: خوش‌اندام

۸ ۱ ۲ ۳ ۴ بنان: انگشت، سرانگشت ۹ ۱ ۲ ۳ ۴ مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجّه بنده به حق و یقین بر این‌که خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجّه به غیر حق.

۱۰ ۱ ۲ ۳ ۴ مترادف‌ها: «دُجی: جمع دُجیه، تاریکی‌ها» با «ظلمات (جمع ظلمت)» / «کَلِک» با «نی، قلم نی» / «عُصاره» با «شیره و افشده» / «جیب» با «یقه و گریبان»

۱۱ ۱ ۲ ۳ ۴ «تاک» به معنی «درخت انگور» و «نخل» به معنی «درخت خرما» با یکدیگر تناسب دارند و «کَلِک» به معنی «قلم نی» با «بنان» به معنی «انگشت» تناسب دارد؛ بنابراین، هر چهار کلمه با یکدیگر متناسب نیستند.